

سورة شعراً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

غرض سوره: تسلّیت و دلگرمی بخشیدن به رسولخدا در برابر تکذیب قوم او و تهدید کفار، همراه با موعظه و تذکر بوسیله داستانهای گذشتگان.

(۱) (طسّم): (طا، سین، میم)

همچون سایر حروف مقطعه قرآنی، نوعی مبارزه طلبی با بشر است که چگونه خداوند با همین حروف تهجی زبان آنها؛ چنین قرآنی را نازل فرمود و نیز برای وادار کردن مردم به گوش دادن کلام قرآن است، چون وقتی پیامبر ﷺ شروع به تلاوت قرآن می کردند، کفار و مشرکین همهمه و هیاهو می نمودند و این حروف مقطعه برای اسکات آنها نازل می شده، و شاید هم (ط) اشاره به نام طالب و ﷺ اشاره به نام سمیع و (م) اشاره به نام مبارک مُبْدِئ و مُعِید باشد.

(۲) (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ): (این آیه های کتاب آشکار است) استفاده از

(تلك) که مخصوص اشاره به دور است برای دلالت نمودن بر علو قدر و رفعت مکان قرآن می باشد.

می فرماید: این آیات بلند مرتبه کتابیست که نزول آن از ناحیه خدای سبحان ظاهر و آشکار است، چون مشتمل بر نشانه های اعجاز می باشد، هر چند که مشرکان منجانب، آن

را تکذیب نموده و سحر و شعر یا اساطیر بخوانند.

(۳) (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ): (گویا تو می خواهی خویشترن راه

جهت اینکه آنها ایمان نمی آورند، هلاک سازی)

به منظور تسلّیت آنجناب و به نحو انکاری می فرماید از وضع تو چنین بر می آید که

تو به جهت ایمان نیاوردن آنها، می خواهی از غصه هلاک شوی ولی این امر صحیح

نیست.

(۴) (إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ): (اگر

می خواستیم از آسمان آیه ای به ایشان نازل می کردیم که گردنهایشان^(۱) در مقابل آن

خاضع شود)

در ادامه گفتار خطاب به پیامبر می فرماید، اینکه تو از بابت ایمان نیاوردن آنها

اندوهناک باشی صحیح نیست، چون ما اگر می خواستیم قادر بودیم تا معجزه و نشانه ای

از آسمان نازل کنیم که ایشان را خاضع و مجبور به قبول دعوت تو نماید، خضوعی که

گردنهایشان در برابر آن آیت به زیر افتاده و ناگزیر از ایمان شوند، و رؤسا و

سردمداران^(۲) یا جماعات^(۳)، آنها همگی در برابر حق تسلیم شوند اما هیچ فضیلتی در

ایمان اضطراری و اجباری وجود ندارد و به همین دلیل هم ما چنین آبتی را نازل

نمی کنیم.)

(۵) (وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ): (و هیچ ذکر

تازه ای از خدای بخشنده به سوی آنان نیاید جز اینکه آنها از آن اعراض می کنند)

یعنی این کفار و مشرکین آنقدر در شرک خود پابرجا هستند که هیچ رسالت الهی یا

آیه جدیدی که از ناحیه رحمت الهی نازل شود و حاوی خیر و صلاح آنها باشد، در

۱. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در ذیل این آیه فرمودند: یعنی گردنهای

بنی امیه و سایر کفار با آمدن صیحه آسمانی به نام صاحب الامر، نرم و خاضع می شود. نظیر این

روایت در کافی و اکمال الدین و ارشاد و غیبت نقل شده است.

۳. مطابق تفسیر روح المعانی

۲. مطابق تفسیر مجمع البیان

ایشان اثری ندارد و باز هم اعراض می کنند چون (اعراض از یاد خدا و استمرار بر تکذیب هیچ روزنه امیدی برای هدایت آنها باقی نگذاشته).

(۶) (فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِئُونَ): (به تحقیق تکذیب نمودند پس بزودی خبرهای آنچیزی را که استهزاء می کردند، به ایشان خواهد رسید)

یعنی بواسطه اعراض مستمر و تکذیب دائمی، این حکم علیه آنها صادر شد که ایشان جزء تکذیب کنندگان شدند، لذا بزودی خبرهای اعراض و استهزاء ایشان نسبت به آیات خدا یعنی همان عقوبت‌های دنیوی و اخروی به ایشان خواهد رسید.

(۷) (أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ): (آیا به زمین نمی نگرند که چقدر از انواع گیاهان نیکو را در آن رویانده ایم؟)

بالحن استفهام انکاری و توییحی می فرماید آیا اینها هیچ نظر و تفکری درباره ازواج مختلف نباتات (گیاه - حیوان - انسان) که ما آنها را از زمین رویانیدیم نمی کنند؟ تا دست از اعراض و تکذیب بردارند. دلیل ما بر شمول لفظ نبات بر انسان، آیه ۱۷ سورة نوح است که می فرماید (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) (خدا شما را از زمین رویانید).

(۸) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ): (همانا در این عبرتی هست اما بیشتر آنها مؤمن نیستند).

(۹) (وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و بدرستی که پروردگارت غالب و مهربان است)

(ذاک) اشاره به رویاندن ازواج کریم در آیه قبلی است و آیت بودن آن از این جهت است که خداوند هر یک از این جفتها را ایجاد کرده و نواقص هر یک از دو طرف را با دیگری بر طرف نموده و هر دو را به سوی آن غایتی که به منظور آن ایجاد شده‌اند هدایت کرده است و چنین خدایی چگونه ممکن است، امر هدایت بشر را مهمل گذاشته باشد و او را به سوی خیر و سعادت دنیا و آخرتش هدایت نکند؟! اما اکثر مشرکین به علت اینکه اعراض از یاد خدا بصورت ملکه‌ای در ذاتشان مستقر شده، انتظار نمی رود که ایمان بیاورند و از این آیات متعظ و متنبه شوند.

لذا(خدای متعال به جهت اینکه مقتدر و شکست‌ناپذیر است، مکذبان و اعراض‌کنندگان را با عقوبتهای دنیوی و اخروی مجازات می‌کند و به جهت آنکه مهربان است، ذکر را بر آنها نازل می‌کند تا آنها را هدایت نماید و مؤمنان را می‌آموزد و کافران را مهلت می‌دهد.)

(۱۰) (وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ اتَّبِعْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ): (و زمانیکه پروردگارت به

موسی ندا داد که بسوی ستمکاران برو)

(۱۱) (قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ): (گروه فرعون، که چرا نمی‌ترسند؟)

می‌فرماید: به یاد آر زمانیکه پروردگارت موسی را ندا داد و او را برای رسالت سوی فرعونیان مبعوث فرمود، تا بنی اسرائیل را از چنگ آنها نجات دهد و حکمت این مأموریت هم شرک و ظلمی بود که به بنی اسرائیل روا می‌داشتند و خداوند به نحو غیابی آنها را توبیخ فرموده و می‌فرماید: به آنها بگو، چرا پرهیز نمی‌کنند و از توبیخ پروردگار خود نمی‌هراسند؟

(۱۲) (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ): (گفت: پروردگارا می‌ترسم که مرا تکذیب

کنند)

(۱۳) (وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ): (و سینه‌ام تنگی کند

و زبانم روان نشود، پس هارون را نیز رسالت ببخش).

(۱۴) (وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ): (و آنها خونی به گردن من دارند و بیم

دارم که مرا بکشند).

(۱۵) (قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ): (فرمود، هرگز: شما آیات ما را

ببرید که ما همراه شما شنواییم)

(۱۶) (فَأْتِنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ): (نزد فرعون روید و بگویید که

ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم)

(۱۷) (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ): (و باید که بنی اسرائیل را با ما بفرستی)

مطابق قرائت مشهور (يَضِيقُ)، (يَنْطَلِقُ) هر دو مرفوعند و عطف به (أَخَافُ) می‌باشند،

در نتیجه موسی سه عذر آورده: اول ترس از تکذیب دعوت دوم: ترس از تنگ حوصلگی و عدم مقاومت و سوم: ترس از قاصر بودن بیان. ولی در قرائت یعقوب و غیر او (يَضِيقُ) و (يَنْطَلِقُ) به نصب قرائت شده و عطف بر (يُكذَّبُونَ) می باشد، در نتیجه عذر موسی همان عذر اولی است و دو تای دیگر نتیجه همان عذر اول هستند.

به هر جهت پس از طرح این عذر، موسی عليه السلام به خداوند عرضه می دارد که خدایا مَلَكٌ وحی را نزد هارون هم بفرست تا او در امر رسالت یار و یاور من باشد، چون برای ایشان گناهی به گردن من است و من یکی از قبطیان را کشته ام و کاری کرده ام که از نظر آنها عاقبت وخیمی دارد.

پس از این درخواستها و بیانات موسی عليه السلام، خداوند به موسی عليه السلام تأمین می دهد و او را دلگرم می کند تا مطمئن باشد، دست فرعونیان به او نمی رسد و خداوند درخواست او را اجابت کرده و هارون را همراه او گسیل می دارد و می فرماید: شما دو نفر آیات ما را نزد فرعون ببرید و نترسید، ما در مجلس دعوت شما حاضر و شاهدیم و آنچه را که میان شما جریان دارد می شنویم و به آن کمال عنایت را داریم.

و به آنها بگویید ما فرستادگان پروردگار جهانیان هستیم و مقصود از رسالت ما این است که تو دست از بنی اسرائیل برداری و آنها را آزاد بگذاری تا به سرزمین مقدس باز گردند، همانجایی که موطن اصلی پدران آنهاست و خداوند وعده آن را به ایشان داده بود.

(۱۸) (قَالَ أَلَمْ تُزَيِّجْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ آلِ فِرْعَوْنَ) (فرعون گفت: مگر

وقتی نوزادی بودی تو را نزد خویش پرورش ندادیم و سالها از عمرت را در میان ما نگذراندی؟)

(۱۹) (وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (و سرانجام آن کارت را

که نمی بایست، انجام دادی و تو از ناسپاسانی)

(۲۰) (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) (گفت: آن کار را هنگامی کردم که گمراه

بودم).

(۲۱) (فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ): (و

چون از شما بیم داشتم گریختم و پروردگارم به من فرزانی و دانش بخشید و مرا از پیامبران نمود).

(۲۲) (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ): (و این نعمتی است که منت

آن را بر من می نهد، که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای؟)

فرعون به نحو استفهام انکاری و با توبیخ و سرزنش خطاب به موسی می گوید: تو پنداشته ای که ما تو را نمی شناسیم، مگر تو همان بودی که ما در آغوش خود بزرگت کردیم و سالهایی از عمرت را در کنار ما بسر بردی؟ پس چطور شد که ناگهان رسول شدی؟ تو کجا و رسالت کجا؟ ما که اصل و فرعت را می شناسیم ولی تو در نهایت با کشتن یکی از قبطیان عمل شنیعی را که نباید انجام می دادی، مرتکب شدی و در سرزمین ما فساد انگیزی کردی با اینکه سالها از نعمت ما برخوردار بودی و تو را مانند سایر موالید بنی اسرائیل نکشتیم و در عوض تو را در کنار خود پرورش دادیم در حالیکه تو مانند سایر بنی اسرائیل برده ما بودی و من به همه شما نعمت می دهم، آن وقت تو که یکی از همین بردگان هستی، مردی از قوم مرا کشتی و از رسم بندگی و شکر نعمت سرباز زدی.

موسی عليه السلام ابتدا اشکالات و توبیخ فرعون را در سه گروه دسته بندی کرده و به هر سه

آنها پاسخ داد:

(اول اینکه: فرعون رسالت او را بعید شمرده.

دوم اینکه: عمل او رازش دانسته و او را مفید و مجرم نامیده.

سوم اینکه: بر او منت نهاده و او را یکی از بندگان ناسپاس خود دانسته) جناب موسی

در جواب اعتراض دوم فرعون می فرماید: (اگر من آن روز آن عمل را کردم در حالی مرتکب آن شدم که به خاطر جهل گمراه بودم و مصلحت کار را ندانسته و نمی دانستم حق در آن مورد چیست تا از آن پیروی کنم و به حکم خدا جاهل بودم، چون در آن زمان نبایست برای دفاع از شخصی که مرا به یاری طلبید مرتکب قتل می شدم و انجام



همین عمل و ترس از عاقبت و خیم آن، مرا وادار به خروج و فرار از مصر نمود چون فردی از یارانم مرا خبردار کرد که (ای موسی این قوم در طلب تو هستند تا تو را بکشند، لذا از مصر خارج شو و من خیرخواه تو هستم) (۱)

و سپس به پاسخ اشکال اول او می پردازد می گوید: پس از آن پروردگارم به من حکم داد و منظور از حکم اصابه نظر و رسیدن به حقیقت هر امر و محکم بودن رأی در عمل به آن نظریه است) و در ادامه می گوید: پروردگارم مرا از پیامبران قرار داد. یعنی استبعاد فرعون از امر رسالت وقتی بجاست که رسالت، امری اکتسابی باشد، اما رسالت امری اکتسابی نیست بلکه موهبتی خدایی است، خداوند رسالت و حکم را از جانب خود به موسی افاضه نموده) و آنگاه در پاسخ اشکال سوم فرعون (که از روی سرزنش او را برده خود خوانده که نعمت مولایش را کفران نموده) می گوید: این چیزی که تو آن را نعمتی از جانب خود بر من می نامی و مرا به کفران آن سرزنش می کنی، نعمت نبود، بلکه تسلط جابرانه و ظالمانه ای بود که نسبت به من و همه بنی اسرائیل روا داشتی و ظالم ابداً ولایتی ندارد. پس تربیت من در خانه تو و به بندگی کشیدن بنی اسرائیل و اینکه مادر مرا وادار نمودی تا مرا در صندوقچه چوبی بگذارد تا مثل سایر اولاد ذکور کشته نشوم - کما اینکه بیشتر طغیانگران برای حفظ حکومت خود، به کشتن مردان تمسک می جویند - (همه و همه اموری سیاسی بود که از ظلم تو ناشی می شد و ابداً نعمت محسوب نمی شود تا من بواسطه کفران آن، ناسپاس نامیده شوم).

(۲۳) (قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ): (فرعون گفت: پروردگار جهانیان چیست؟)

(۲۴) (قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُّوقِنِينَ): (گفت:

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر اهل یقینید)

(۲۵) (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ): (فرعون گفت: هیچ می شنوید که چه

می گوید؟!)

(۲۶) (قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ): (موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار

نیاکانتان)

(۲۷) (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ): (فرعون گفت: همانا پیغمبری

که بسوی شما فرستاده شده دیوانه است)

(۲۸) (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ): (گفت: او پروردگار

مشرق و مغرب و هر چه میان آن دو است، اگر تعقل می کنید)

(۲۹) (قَالَ لئن آتخذت إلهاً غيري لأجعلنك من المسجونين): (فرعون گفت: اگر

خدایی غیر از من بگیری زندانیت می کنم)

فرعون به منظور تجاهل و تغافل از موسی توضیح می خواهد که بگوید رب العالمین چیست؟ و این کلام او اشاره به آن است که من از رب العالمین جز نامش چیزی نمی دانم پس تو آن را برای من توضیح بده، در اعتقاد فرعون خودش رب اعلی و برتر بود^(۱) و سایر بتها نیز معبود و آلهه بودند^(۲) و برای خود و بتها سهمی از استقلال در تدبیر بخشی از عالم را قائل بوده و به همین دلیل خود و بتها را رب می نامید و چون او برای هر بخش عالم خلقت قائل به یک مدبّر و ربّ بود، لذا با تعجب می پرسد ربّ العالمین چیست؟ و موسی علیه السلام در جواب او فرمود: (ربّ العالمین همان ربّ آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنهاست، می باشد که تدبیر موجود در آنها چون تدبیری متصل و واحد است، دلالت می کند بر اینکه مدبّر و ربّ آنها نیز واحد است و این همان اعتقاد است که اهل یقین و کسانی که غیر از اعتقادات و یقینی و برهانی را نمی پذیرند، به آن باور دارند.) فرعون خطاب به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید که این موسی چه می گوید؟! با این لحن تعجبی منظورش این بود که این موسی ادّعی رسالت از جانب ربّ العالمین می کند و وقتی از او می پرسم ربّ العالمین چیست؟ دوباره همان سخن اوّلش را اعاده می کند و چیزی بر آن نمی افزاید و هدف فرعون از این نوع عکس العمل نقشه ای بود تا حقیقت

۱. (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) سورة نازعات، آیه ۲۴.

۲. (... يَذْرُكُ وَالْهَتَكَ) (سورة اعراف، آیه ۱۲۷).

برهانی کلام موسی را مخفی سازد و آن را تکرار حرف سابق او قلمداد کند. اما موسی در ادامه وقتی مشاهده کرد، فرعون قصد مغلظه و مخفی نمودن حق را دارد و مسأله وحدت تدبیر را نشنیده گرفته، در پاسخ او فرمود، رب العالمین همان رب شما و آباء و اجداد شماست. که امر عوالم انسانی گذشته و حاضر را تدبیر می کند. این بار فرعون در پاسخ موسی از راه هوچیگری و تمسخر وارد شد و گفت این رسولی که بسوی شما فرستاده شده دیوانه است، چون سخنانی آشفته می گوید، که دلالت بر اختلال قوه تعقلش می کند. در اینجا موسی بار دیگر از راه حجت اتصال و وحدت تدبیر وارد می شود و می گوید پروردگار جهانیان پروردگار مشرق و مغرب و مابین آنهاست.

(مراد از مشرق، محل طلوع خورشید و سایر اجرام آسمانی و مراد از مغرب جهتی است که به حسب حس ظاهری ما، در آن طرف غروب می کنند و مابین آنها شامل همه عالم محسوس می شود) و در واقع عبارت أخرای همان تعبیر قبلی (آسمان و زمین و آنچه میان آندوست) می باشد. (در آن اتصال تدبیر و اتحاد آن را دنبال می کند و می خواهد بگوید مدبر عالم واحد است و کسانی که این وحدانیت را درک نمی کنند، محروم از نعمت تعقل و فهم عمیق هستند.)

اما الوهیت فرعون و امثال او که بر پایه وراثت بنا شده امری باطل است چون فرعون و سایر پادشاهان خلقی از مخلوقات خدا و بندهای از بندگان او هستند، در ادامه فرعون وقتی از احتجاج عاجز می گردد مانند سایر جاهلان و طغیانگران از راه تهدید وارد می شود و خطاب به موسی می گوید: اگر الهی غیر از من اتخاذ کنی، تو را به زندان می افکنم، چون همانطور که گفتیم فرعون خود را برترین رب و آله می دانست و لذا در برابر انکار الوهیت خود، موسی را به تعذیب و زندان تهدید کرد.

(۳۰) (قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ): (موسی گفت: حتی اگر برای تو معجزه ای

روشن آورده باشم؟)

(۳۱) قَالَ فَاتِ بِهٖ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ): (فرعون گفت: اگر راست می‌گویی، آن

را بیاور)

(۳۲) فَالْقِي عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِيْنًا): (پس موسی عصایش را بیافکند و در دم

ازدهایی آشکار شد)

(۳۳) وَتَزَعَّ يَدُهٗ فَاِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِّلنّٰظِرِيْنَ): (و دست خود را بیرون آورد و

ناگهان در چشم بینندگان سفید و نورانی گشت)

(۳۴) قَالَ لِّلْمَلٰٓئِكَةِ اِنَّ هٰذَا لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ): (فرعون به بزرگان اطراف خود گفت:

همانا او جادوگری ماهر است)

(۳۵) يُرِيْدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِّنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهٖ فَاِذَا تَأْمُرُوْنَ): (که می‌خواهد شما را

با سحر خود از سرزمیتان بیرون کند، بنابراین چه رأیی در مورد او می‌دهید)

(۳۶) قَالُوْا اَرْجِهٖ وَاخَاهُ وَاَبْعَثْ فِي الْمَدٰٓئِنِ حٰشِرِيْنَ): (گفتند: او را با برادرش

نگه دار و به تمام شهرها مأمور جمع آوری بفرست)

(۳۷) يَا تٰوْكُ بِكُلِّ سِحْرٍ عَلِيْمٌ): (تا همه جادوگران ماهر را نزد تو بیاورند)

موسی عليه السلام برای اثبات صحت دعوت و رسالت خود، خطاب به فرعون گفت: حتی

اگر من چیزی ارائه دهم که راستگویی مرا ثابت کند باز هم مرا زندانی می‌کنی؟ و فرعون

در جواب او گفت اگر راست می‌گویی که چیزی داری که ادعای تو را ثابت می‌کند، پس

آن را ارائه بده.

در این هنگام موسی عليه السلام دو تا از بزرگترین معجزات خود را که خداوند در کوه طور

به او عطا کرده بود، به فرعونیان نشان داد، ابتدا عصای خود را انداخت که ناگهان به

ماری بسیار بزرگ تبدیل شد که احدی در مار بودنش شک نمی‌کرد و بعد دست خود را

از گریبان بیرون آورد و همه آن را بصورتی کاملاً نورانی و سفید مشاهده کردند و این

دو معجزه آنقدر واضح الدلالة بود که فرعون دید هیچ چاره‌ای ندارد و متوسّل به

نهمت و هوشیگری شد و او در نزد اشراف قومش ساحری ماهر و دانا نامید و برای جو

سازی بر علیه موسی به بزرگان قومش گفت، این موسی جادوگر ماهری است که

می خواهد با سحر خودش شما را از سرزمینتان بیرون کند، تا به این وسیله مردم بر علیه او تحریک شوند و بکوشند تا او را با هر وسیله ممکن از خود دفع نمایند.

بعد در مقام مشورت و نظرخواهی خطاب به آنها گفت: چه نظریه‌ای می دهید و من با او چه معامله‌ای کنم؟

بزرگان قوم و اشراف قبطی که در مجلس فرعون حضور داشتند به فرعون پیشنهاد کردند که در تعذیب و شکنجه موسی و برادرش عجله نکند^(۱) و به آنها مهلت دهد و در این فاصله عده‌ای را به شهرهای مختلف بفرستد تا ماهرترین ساحران را جمع کنند و آنها را برای مقابله با موسی علیه السلام بیاورند.

(۳۸) (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ): (پس جادوگران در موعد روزی معین

جمع آوری شدند)

(۳۹) (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ): (و به مردم گفته شد شما نیز جمع شوید)

(۴۰) (لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ): (تا اگر ساحران غالب گشتند ما از

آنها پیروی کنیم)

(۴۱) (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْجُرُكَ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ): (پس

زمانیکه جادوگران آمدند به فرعون گفتند: اگر ما غالب شدیم، آیا مزدی خواهیم

داشت؟)

(۴۲) (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ): (فرعون گفت: آری در این صورت از

مقربان خواهید بود)

منظور از روز معلوم همان روز عید یا روز زینت است که آنها آن روز را برای

اجتماع و مسابقه میان ساحران و موسی علیه السلام در نظر گرفتند و در سوره طه مفصلاً درباره

۱. روایت است که وقتی اسراء را در مجلس یزید آوردند، یزید به اطرافیان گفت با آنها چه کنم، رأی دادند که آنها را بکش، کودک سه ساله امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود اطرافیان فرعون چون طیب ولادت داشتند حکم به کشتن موسی نمودند اما اطرافیان تو طیب ولادت ندارند. (مصحح)

آن بحث شد، آنگاه به منظور تحریک و تشویق مردم به جمع شدن در آن روز، گفتند: آیا شما اجتماع می‌کنید تا در صورت غالب شدن ساحران، از آنها در دینشان پیروی کنیم یعنی به طور ضمنی از مردم خواسته‌اند تا از موسی پیروی نکنند. و زمانیکه ساحران آمدند، برای تشویق و تحریض فرعون به دادن اجر بیشتر خطاب به او گفتند: اگر ما بر موسی غالب شویم برای ما اجر و مزدی خواهد بود؟ فرعون هم به آنها وعده داد که اگر غالب شدند آنها را از مقربین درگاه خود قرار دهد و مزدی هم برایشان قرار داد.

(۴۳) (قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوْمَا أَنتُمْ مُلْقُونَ): (موسی به آنها گفت: آنچه را

می‌خواهید بیافکنید، بیاندازید)

(۴۴) (فَالْقَوْمَا حِبَاهُمْ وَعَصِيَّهِمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ): (پس

ریسمانها و عصاهای خویش را افکندند و گفتند: قسم به عزت فرعون که ما غالب هستیم)

(۴۵) (فَالْقَوْمَا عَصَاهُ فَاذَاهِي تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ): (سپس موسی عصای خود

را افکند و آنچه ساخته بودند، بلعید)

موسی عليه السلام به جهت اعتماد به نفسی که داشت، با آرامش خاطر، از ساحران خواست تا آنها ابتدا کنند و آنها همه طنابها و چوبدستیهای خود را انداختند و آنگاه برای آنکه به فرعون قول قطعی غلبه، بدهند گفتند: قسم به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم، یعنی چون فرعون آنها را تحریک نموده و شجاعت بخشیده بود به پیروزی خود اطمینان داشتند اما وقتی موسی عصای خود را افکند، مبدل به اژدها شد و آن اژدها به سرعت همه سحرهای ساحران را بلعید. (و اگر خداوند سحر آنها را (افک) نامید، به جهت آنست که افک یعنی برگرداندن هر چیزی از وجهه و صورت اصلیش و سحر هم هر چیزی را از صورت واقعی آن برمی‌گرداند و صورتی خیالی به آن می‌دهد.)

(۴۶) (فَالْقَوْمَا السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ): (پس جادوگران سجده کنان به خاک افتادند)

(۴۷) (قَالُوا أَمَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ): (گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم)

(۴۸) (رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ): (پروردگار موسی و هارون)

(۴۹) (قَالَ أَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنٰ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَّ لَا صَلْبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ): (فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ حتماً او بزرگ شماست که جادو تعلیمتان داده است، به زودی خواهید دانست که دستها و پاهایتان را در جهت عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را بر دار می‌آویزم)

(۵۰) (قَالُوا لِأَضْيَرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ): (گفتند: ضرری به ما نمی‌رسانی چون به

سوی پروردگارمان می‌رویم)

(۵۱) (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ): (ما امید آن داریم

که پروردگارمان گناهان ما را بیامرزد به جهت اینکه اولین کسی هستیم که ایمان آوردیم)

ساحران از مشاهده معجزه موسی آنچنان بی‌خود و مبهوت شدند که بی‌اختیار به سجده افتادند و گفتند ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم و این اعتراف حاوی اعتراف به توحید و انکار الوهیت آلهه نیز هست و آنگاه با جمله بعدی تصریح کردند که مراد ما از ربّ العالمین، همان پروردگار موسی و هارون است و به این ترتیب به رسالت موسی و هارون نیز اقرار کردند.

اما فرعون در برابر این عمل آنها دست به تهمت و تهدید زد و به آنها گفت، چرا بدون اجازه من به او ایمان آوردید؟ و حالا که چنین کردید، معلوم می‌شود که او سرکرده شماست و شما با او تبانی کرده‌اید، پس بزودی خواهید دانست که چه بلایی بر سر شما می‌آورد، و با این سخنان می‌خواست دل‌های مردم و بزرگان قوم را از موسی بزرگ‌داند.

بعد در توضیح آن تهدید ضمنی خود، خطاب به ساحران گفت: دست و پای شما را از جهت خلاف یکدیگر (دست چپ با پای راست و یا بالعکس) قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم.

اما ساحران به جهت شجاعت و قدرتی که از ایمانشان نشأت می‌گرفت، به فرعون گفتند: ما از این عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنی نمی‌ترسیم و این تهدید ضرری به حال ما ندارد، چون ما در نهایت بسوی پروردگاران باز می‌گردیم و این نهایت آرزوی ماست و بهترین رجوع ممکن است، و ما نه تنها از کشته شدن باکی نداریم، بلکه مشتاق آن نیز هستیم چون ما امیدواریم که پروردگاران خطاهای ما را ببامرزد، برای اینکه ما اولین کسی هستیم که به موسی و هارون، که فرستادگان پروردگاران هستند، ایمان آوردیم، چون فتح باب در هر امر خیری اثری از خیرات دارد که آشکار و واضح است، لذا اگر خدای متعال قرار باشد مؤمنین را با رحمت و مغفرت خود ببامرزد، قطعاً در این امر اولین کسانی را که ایمان آورده‌اند، و انمی‌گذارد و آنها را خواهد آمرزید.

(۵۲) (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ): (به موسی وحی کردیم

که بندگانم را شبانه حرکت بده، که آنها شما را تعقیب می‌کنند)

در اینجا قسمت دوم ماجرای موسی علیه السلام و فرعون شروع می‌شود.

خداوند به موسی دستور می‌دهد که بنی اسرائیل را شبانه حرکت دهد تا آل فرعون به دنبال آنها راه بیافتند و در این امر برای مؤمنان فرج و گشایشی هست زیرا این تعقیب به غرق شدن آنها می‌انجامد.

(۵۳) (فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ خَائِرِينَ): (فرعون مأموران جمع آوری را به

شهرها فرستاد)

(۵۴) (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ): (همانا اینان گروهی اندک هستند)

(۵۵) (وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ): (که موجب خشم ما شده‌اند)

(۵۶) (وَإِنَّا لَجَمِيعٌ خَائِرُونَ): (و ما همگی آماده کارزاریم)

(۵۷) (فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ): (پس آنها را از باغها و چشمه‌ها بیرون

کردیم)

(۵۸) (وَوَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ): (و از گنجها و جایگاههای خوبشان)

(۵۹) (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ): (و اینچنین آن را به بنی اسرائیل به ارث

دادیم)

(۶۰) (فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ): (پس هنگام آفتاب به تعقیب آنها پرداختند)

(۶۱) (فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ): (و زمانیکه دو گروه،

یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: بدرستی که گرفتار شدیم)

(۶۲) (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ): (موسی گفت: هرگز! پروردگارم با من است

و بزودی مرا راهبری خواهد کرد)

(۶۳) (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ

كَالطُّودِ الْعَظِيمِ): (به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن، پس شکافت و هر

بخشی چون کوهی بزرگ بود)

(۶۴) (وَأَزَلْنَاهُمْ الْأَخْرَيْنَ): (و دیگران را به آنجا نزدیک کردیم)

(۶۵) (وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ): (و موسی را با همراهانش همگی نجات

دادیم)

(۶۶) (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرَيْنَ): (سپس دیگران را غرق کردیم)

(۶۷) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ): (همانا در این امر عبرتی است و

بیشترشان ایمان آور نبودند)

(۶۸) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و همانا پروردگارت نیرومند و مهربان است)

موسی عليه السلام زمانیکه بنی اسرائیل را شبانه حرکت داد و از مصر بیرون آورد فرعون

خبردار شد و مأمورانی را به شهرهایی که تحت فرمان او بودند فرستاد تا مردم را جمع

کنند و بگویند: این بنی اسرائیل جمعیتی اندکند و دارای اهمیت و ارزشی نمی باشند و

اینها کارهایی می کنند که ما را به خشم می آورند و ما همگی بر مقابله با آنها متفق القول

می باشیم و از مکرری که ممکن است دشمن بر علیه ما بکند بر حذر هستیم، هر چند که

دشمن ضعیف و اندک است، اما ما در کمین هستیم و با این سخنان، قصدشان تحریک

مردم برای مقابله و سرکوب موسی و بنی اسرائیل بود.

در ادامه خداوند می‌فرماید ما با این برنامه‌ریزی فرعونیان را از باغها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و منزلگاههای زیبا و قصرهای رفیعی که داشتند بیرون کشیدیم و خداوند به کیفر استکباری که در برابر حق نمودند این نقشه را در مورد آنها عملی نمود [و چون در نهایت فرعونیان غرق شدند آن خانه‌ها و قصرها و نهرها به بنی اسرائیل به ارث رسید] به هر حال فرعونیان به دنبال بنی اسرائیل روانه شدند و در صبحگاهی هنگام طلوع خورشید، به ایشان رسیدند و همینکه دو گروه به هم نزدیک شدند، یاران موسی با ترس و لرز گفتند: ما گرفتار شدیم و اینها ما را به چنگ آوردند چون پشت سرشان دشمن و پیش رویشان دریا بود.

اما حضرت موسی علیه السلام به اتکاء نیروی ایمان به آنها گفت: حاشا که فرعونیان به ما برسند، همانا پروردگارم با من است و به زودی مرا به طریقی هدایت می‌کند که فرعون قادر بر تعقیب ما نباشد و (معیت الهی در اینجا به معنای حفظ و یاری خداست.) در ادامه خداوند می‌فرماید: ما به موسی وحی کردیم که با عصایت به دریا بزن و چون با عصا به دریا زد، دریا از هم شکافت و هر قطعه جدا شده از آن مانند کوهی عظیم بود و آنگاه موسی و بنی اسرائیل از میان آن دو قطعه روانه شدند، پس از آن می‌فرماید ما فرعونیان را نیز نزدیک کردیم تا بدنبال موسی و بنی اسرائیل وارد دریا شدند و ما دریا را همچنان منفصل نگاه داشتیم تا آخرین فرد از همراهان موسی هم عبور کرد و همگی به سلامت نجات یافتند، و آنگاه با وصل کردن آنها به یکدیگر همه فرعونیان را غرق نمودیم در ادامه می‌فرماید، آنچه از ماجرای موسی علیه السلام از ابتدای بعثت او تا غرق شدن فرعونیان نقل شد، در همه آنها آیت و حجتی بر توحید ربوبیت و الوهیت پروردگار و صدق رسالت موسی، وجود دارد و هر کس در این موارد تفکر و تأمل نماید این نتایج را تصدیق خواهد کرد، اما با وجود اینهمه آیات واضح الدلالة بیشتر این افرادی که داستان‌شان ذکر شد، ایمان آور نبودند (همچنانکه بیشتر قوم تو ای محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آور نیستند، پس دیگر اندوهناک نباش چون این روش دیرینهٔ ابناء بشر بوده که هرگاه ما رسولی بسویشان فرستادیم تا آنها را بسوی توحید ربوبیت دعوت کند، اکثرشان ایمان

نمی آوردند.

ولی پروردگار تو عزیز و قدرتمند و شکست ناپذیر است، لذا در عقوبت مکذبان عجله نمی کند و از جانب دیگر مهربان و رحیم است، لذا (ذکر را برای هدایت آنها نازل کرده و مؤمنان را می آمرزد و به کافران مهلت می دهد بنابراین معجزه و خوارق عادت نمی تواند ایمان ساز باشد، بلکه ایمان یک اشراق ربّانی و نور هدایتی است که خداوند آن را بر قلبها می تاباند.)

(۶۹) (وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ): (خبر ابراهیم را برای آنان بخوان)

(۷۰) (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ): (آن زمان که به پدر و قومش گفت: چه

می پرستید؟)

(۷۱) (قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ): (گفتند: بتها را می پرستیم و پیوسته به

عبادت آنها اشتغال داریم)

(۷۲) (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَ نَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ): (گفت: آیا زمانیکه آنها را می خوانید

صدایتان را می شنوند؟)

(۷۳) (أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ): (یا سودتان می دهند یا زیانتان می زنند؟)

(۷۴) (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ): (گفتند: نه بلکه پدرانمان را دیده ام

که چنین می کردند)

(۷۵) (قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ): (گفت: آیا دیدید آنچه را که عبادت

می کردید؟)

(۷۶) (أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ): (شما و پدران و نیاکانتان)

(۷۷) (فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ): (همه آنها دشمنان من هستند، مگر

پروردگار جهانیان)

(۷۸) (الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ): (همانکه مرا آفریده و او هدایت من می کند)

(۷۹) (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ): (همان کسی که مرا غذا و آب می دهد)

(۸۰) (وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ): (همان که وقتی بیمار شدم، شفایم می دهد)

(۸۱) (وَالَّذِي يُبَيِّنُ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ): (و همان که مرا می میراند و دوباره زنده می سازد)
 (۸۲) (وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ): (و همان کسی که طمع دارم

که در روز جزا گناهانم را ببامرزد)

در اینجا به ماجرای ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با قومش می پردازد که با فطرت ساده و پاک خود علیه قوم بت پرست خویش قیام می کند. خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید ای محمد صلی الله علیه و آله ماجرای ابراهیم پدر امت عرب را برای ابن مشرکان و خصوصاً فریض، بیان کن و بگو که او چگونه به تنهایی برای اعتلای کلمه توحید قیام کرد و سواسته او توحید در سرزمین مقدس فلسطین و حجاز انشار یافت.

آن زمان که او با فطرت پاک و خدا حوی خود به احتجاج با قوم بت پرستان ^(۹) پرداخت و گفت: شما چه چیزی را می پرستید؟ آنها گفتند: ما نهایی سگی، فلری یا چوبی را می پرستیم و دائماً ملازم آنها هستیم، نه حبال آنان صفائی که در معبود معینی هست در این بتها ظهور و تجسم می یابد، با اینکه استقلال آنها در عودیت با نشانه و مُمَثَّل بودن آنها برای غیر، تنافی دارد.

ابراهیم علیه السلام در مقام احتجاج به آنها فرمود: آیا بتها زمانی که آنها را عبادت می کنید صدایتان را می شنوند؟ چون عبادت حالت تدلّل و حاجت خواهی عابد را برای معبود مجسم می سازد و عبادت و خواندن، وقتی صحیح و معقول است که معبود صدای عابد را بشنود، در حالیکه بتها قدرت شنوایی ندارند در ادامه فرمود آیا بتها نفع با ضروری را متوجه شما می سازند؟ چون مردم معبودی را که می پرستند یا به طمع خیر اوست و یا از بیم شرّ و ضرر او، و حال آنکه بتها جمادات بی شعوری هستند که قدرتی برای رساندن خیر و دفع شر ندارند و با این دو سؤال وجدان آنها را مجبور به اعتراف کرد و با این اعتراف مسلماً معبودهایی که نه قدرت شنیدن دارند و نه قدرت رساندن خیر یا دفع شرّ، صلاحیت عبادت ندارند و عبادت آنها امری نامعقول و بی فایده است. بت پرستان که از پاسخ حجّت ابراهیم عاجز شدند به جای آنکه اقرار کنند که بتها نمی شنوند و قدرتی

۱. که (آز)، عمه یا جدّ مادری او نیز جزء آنان بود. (مترجم)

ندارند، در جواب او فقط گفتند: ما از پدرانمان تقلید کردیم و به غیر از تقلید هیچ دلیلی بر بت پرستی خود نداریم.

(و این گفتار آنها ناشی از نهایت جهل است. چون در مسأله عقیده و ایمان عادات و تصوّرات جایی ندارند،) وقتی محاجّه ابراهیم با قومش به این مرحله رسید که آنها برای بت پرستی خود هیچ دلیلی، غیر از تقلید نیاوردند، ابراهیم از آنها و خدایانشان اعلام براثت نمود و فرمود: پس بدانید که این بتهایی که می بینید، یعنی همین بتها که شما و پدرانتان می پرستید، دشمن من هستند، زیرا پرستش آنها عبادتی است که از اصل باطل است و پرستش این بتها مضرّ به حال دین من و مُهلک من است و جز دشمنی، برای من اثر و خاصیتی ندارد، بنابر این من شیوه تقلیدی شما را در پیش نمی گیرم و معبودی جز پروردگار عالمیان را عبادت نمی کنم.

چون او منزّه از صفات بتهای شماست و او دشمن من نیست، زیرا اوست که مرا خلق و تدبیر نموده و با هدایت عامّه خود، مرا بسوی منافع دنیوی و اخروی راهنمایی کرده و تمامی نعمات را در اختیار من نهاده من جمله، مرا روزی داده و سیراب کرده و این بک نمونه از نعمتها و هدایتهای عامّه‌ای است که از نظر اهمّیت بعد از هدایت خاص دینی قرار می گیرد.

و نیز او خدایی است که نواقص مرا کامل نموده و حوائج دنیایی مرا رفع می کند وقتی بیمار می شوم مرا شفا می دهد و هموست که قادر بر میراندن و سپس زنده ساختن من است که این امر نیز بک نمونه از تدابیر عام جاری در عالم می باشد.

آنگاه فرمود او خدایی است که من در روز رستاخیز به آمرزش او امید بسته‌ام، لذا مغفرت از ناحیه استحقاق بنده نشأت نمی گیرد بلکه فقط، فضلی از جانب خداست. اما بکار بردن کلمه (خطیئه) در مورد افراد معصومی مثل ابراهیم علیه السلام به معنای اشتغال از ذکر خدا، به امور ضروری حیاتی همچون خواب و خوردن و آشامیدن و مانند اینهاست و مسلّم است معصومین مرتکب گناه نمی شوند.

و با این اوصافی که ابراهیم در ستایش پروردگار خود بیان می کند، او را از همه

نواقص و صفات بتها مبرّی می نماید و با ستایش جامعی عنایت پروردگارش را از ابتدای خلقتش تا زمانی که بسوی او باز می گردد بیان می کند و نفس خود را در موضع فقر و ذلت قرار داده و به جز جود و سخا از پروردگارش نقل نمی کند. و با نام ربّش آغاز کرده و بدون التفات به زخارف دنیوی، تنها به نعم باقی اخروی توجه نموده و از نهایت و کمال ستایش او، این نکته است که مرض را به نفس خود نسبت داده ولی شفا را به خدا منتسب نموده است.

پس از این ذکر و ستایش جمیل، ابراهیم علیه السلام دست به دعا و حاجت خواهی بلند می کند و به درگاه آن یگانه بی نیاز اظهار حاجت می نماید و می گوید:

(۸۳) رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصّٰلِحِيْنَ: (پروردگارا مرا فرزاندگی ببخش و قرین شایستگان نما) (۱)

(حُكْم) به معنای اصابت نظر و داشتن رأی صائب در مسائل کلی اعتقادی و عملی و در تطبیق عمل بر آن معارف کلی است.

و (صلاح) در معنای مقابل فساد است، یعنی باقی ماندن و بودن هر چیزی به مقتضای طبع اصیلش، تا آنچه خیر و فایده در شأن آن است، بر آن مترتب گردد، بدون آنکه به جهت فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه شود. و مراد از (صالحین) در این آیه، صالح در ذات است اگر چه صلاحیت ذاتی از صلاحیت عملی منفک نمی شود، چنین کسانی استعداد قبول رحمت الهی و ظرفیت برای افاضه هر خیر و سعادت را بطور کامل و تمام دارند و (از شئون این تمامیت آن است که اعتقاد باطل یا عمل باطلی نداشته باشند و این امر از لوازم موهبت و اعطاء حکم است.)

در واقع حضرت ابراهیم با دعا به درگاه خداوند از باری تعالی می خواهد، تا موهبت حکم و رأی صائب را به او ارزانی دارد و سپس اثر آن را که صلاحیت ذاتی است در وی تکمیل نماید.

۱. چنانچه در تفسیر آیه ۱۳۰ سوره بقره گفتیم، مطابق روایات مراد از (صالحین) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ذریه آنجناب یعنی حضرت زهرا علیها السلام و ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند.

(۸۴) (وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ): (و برای من در آیندگان نامی نیکو قرار بده)

ابراهیم علیه السلام از خداوند تعالی می خواهد تا برای او در قرون آتی، فرزندی قرار دهد که زبان صدق او باشد، یعنی مانند زبان خود او منویات وی را بیان کند، و خداوند در آخر الزمان کسی را مبعوث کند که به دعوت او قیام نماید و مردم را به کیش و ملت او یعنی دین توحید دعوت نماید.

بعضی مفسران^(۱) گفته اند: مراد از (لسان صدق) بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است و از خود آن حضرت هم روایت شده که فرمود: من دعای پدرم ابراهیم هستم. بعضی دیگر^(۲) نیز آن را به معنای این دانسته اند که خداوند ذکر جمیل و ستایش نیکوی او را تا قیامت باقی بگذارد و خداوند هم دعای او را مستجاب گردانده و اهل ایمان همواره از ابراهیم علیه السلام به عنوان قهرمان توحید یاد می کنند^(۳).

(۸۵) (وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ): (و مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده)

چنانچه در تفسیر سورة مؤمنون آیه ۱۰ و ۱۱، گفته شد، ارث به معنای انتقال چیزی از غیر، به انسان است و چون خداوند بهشت را برای همه انسانها آفرید، اما کافران با اعمال خود، بهشت را از کف دادند در نتیجه بهشت تنها برای مؤمنان باقی مانده و به ایشان ارث رسید.

و ابراهیم در این آیه از خداوند می خواهد که او را از اهل ایمان و وارثان بهشت قرار دهد.

(۸۶) (وَأَغْفِرْ لِي أَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ): (و پدرم را ببامرز که او از گمراهان بود)

(۸۷) (وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ): (و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند خوار

مساز)

(۸۸) (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ): (روزی که نه مال و نه فرزندان سودی نمی دهند)

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۹. ۲. تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۸. ۳. د. تفسیر قمی، ج ۲ نقل شده که مقصود از (لسان صدق) حضرت علی علیه السلام می باشد.

(۱۸۹) (إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ): (جز آنکه با قلب پاک بسوی خدا آمده باشد)

آنگاه آنجناب برای پدرش استغفار می نماید، چون قبلاً به او وعده داده بود که بزودی برایت طلب استغفار می کنم (سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي) (۱)

و این استغفار ظاهراً در هنگامی بوده که هنوز آزر زنده بوده و ابراهیم گمان می کرده که او از اهل هدایت خواهد شد، اما زمانی که برایش مسلم شد که او هدایت پذیر نیست، از وی اعلام براءت نمود. (۲)

آنگاه از خدا طلب کرد که او را در روز رستاخیز دچار (خزى) نسازد (خزى) یعنی یاری نکردن کسی که امید یاری دارد.

و از این عبارت استفاده می شود که هر انسانی، بواسطه ضعف بنیه قادر به تحمل و مقاومت در برابر احوال و هراسهای روز قیامت، نیست و نیاز به یاری خداوند دارد.

و آنگاه روز قیامت را توصیف می کند، به اینکه در آن روز مال و فرزند هیچ سودی ندارند جز آنکس که با قلبی سلیم به نزد خدا آمده باشد. چون مال و فرزند از اموری است که انسان در دنیا به آنها اعتماد و اتکا می کند اما در قیامت روابط و وابستگیهای مادی و دنیوی منقطع می شوند و همه اسباب قراردادی و اعتباری که انسان در دنیا به آنها متمسک می شد، از کار می افتند و آن روز، روز ظهور و کشف حقایق است همچنانکه می فرماید (وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بِهِ تَنْهَائِي نَزْدَ مَا مِي آيِيدِ هَمْچنانکه ابتدا شما را تک تک خلق نمودیم) (۳)

در ادامه به نحو استثناء منقطع می فرماید: جز آنکس که با قلبی سلیم به نزد خدا آمده باشد، یعنی (إِلَّا) به معنای (لیکن) است، لذا در آن روز رستاخیز مال و فرزند سودی نمی دهد لیکن هر کس با قلب سلیم نزد خدا آمده باشد، از سلامت قلب خود سود می برد.

و (سَلِيم) و (سلامت) به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است و (قلب سلیم)

۱. سوره مریم، آیه ۴۷.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۴.

۳. سوره انعام، آیه ۹۴.

مطابق فرمایش امام صادق علیه السلام قلبی است که در حالی خدا را ملاقات کند که در آن جز محبت خدا چیزی نباشد. و در روایت دیگر فرمودند قلب سلیم قلبی است که از محبت دنیا ^(۱) سالم باشد.

(۹۰) (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ): (و بهشت به نیکوکاران نزدیک گردد)

(۹۱) (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ): (و جهنم برای گمراهان نمودار شود)

(۹۲) (وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ): (و به آنها گفته شود، کجايند آنچه به غير

خدا می پرستید؟)

(۹۳) (مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُوكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ): (آیا آن معبودهای غير خدا

شما را نصرت می دهند یا نصرت می یابند؟) (ازلاف) یعنی نزدیک کردن و (تبریز) مصدر

بُرِّزَتْ به معنای اظهار می باشد در این آیات میان وضع مؤمنان و کافران مقابله انداخته و

دو صفت تقوا و غوایت (گمراهی) را در مورد آنها بکار برده تا اشاره به دو حکم و

قضای الهی در مورد آنها نماید که آنرا در سورة حجر نام برده و خطاب به ابلیس

می فرماید: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ

أَجْمَعِينَ ... إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ^(۲) همانا تو بر بندگان من تسلطی نداری جز

گمراهانی که از تو پیروی کنند که همانا جهنم وعده گاه همه آنهاست... و همانا مردم با

تقوی در بهشتها و چشمه سارها هستند) در ادامه می فرماید به آن گمراهان گفته می شود

کجايند آن معبودهای دروغینی که آنها را به جای خدا می پرستید؟ آیا امروز

می توانند عذاب و شقاوت را از شما و یا خودشان دفع کنند؟ و در آن روز بت پرستان

می فهمند که در بت پرستی خود گمراه بوده اند.

(۹۴) (فَكُنُكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ): (گمراهان و گمراه شدگان به رو در جهنم افکنده

شوند)

(۹۵) (وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ): (و همه سپاهیان ابلیس نیز)

(كُنُكِبَ) یعنی چند بار پشت سر هم بارو به زمین افکند.

۲. سورة حجر، آية ۴۵-۴۲.

۱. اصول کافی، ج ۲.

خداوند سه طائفه را نام می‌برد که ایشان با صورت در جهنم انداخته خواهند شد.

(۱) بت پرستان و بت‌های آنها همچنانکه فرمود (أَنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۱) شما و هر آنچه به غیر خدا می‌پرستیدید هیزم جهنم هستید)

(۲) گمراهانی که پیرو ابلیس بوده‌اند) همچنانکه در آیه ۴۲ سوره حجر فرمود.

(۳) جنود ابلیس که همان نزدیکان شیطان هستند و به فرمایش قرآن کریم هیچوقت از گمراهان جدا نمی‌شوند تا زمانی که آنها را وارد آتش جهنم کنند. (وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.... (۲)

و هر کس از یاد رحمن نابینا و غافل شود، ما برای او شیطانی برمی‌انگیزیم که همواره قرین و همراه او باشد).

(۹۶) (قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ): (در آنجا با یکدیگر مخاصمه کنند و می‌گویند)

(۹۷) (تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ): (به خدا قسم که ما در گمراهی آشکار بودیم)

(۹۸) (إِذْ نُسَوِّطُكُمْ بَيْنَ الْعَالَمِينَ): (آن زمان که شما را با پروردگار جهانیان برابر

قرار می‌دادیم)

(۹۹) (وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْأَجْرِمُونَ): (و ما را جز گنه کاران به گمراهی نیافکندند)

(۱۰۰) (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ): (پس امروز برای ما نه شفیعانی هستند)

(۱۰۱) (وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ): (و نه دوستانی صمیمی)

(۱۰۲) (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ): (پس ای کاش بازگشتی داشتیم و

مؤمن می‌شدیم)

(۱۰۳) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ): (همانا در این عبرتی هست،

ولی بیشترشان ایمان آور نبودند)

(۱۰۴) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و بدرستی که پروردگارت همو غالب و

مهربان است)

ظاهراً در آن روز گمراهان با خود و شیطانها مخاصمه و جدال می‌کنند و به گمراهی

۱. سوره انبیاء آیه ۹۸.

۲. سوره زخرف، آیات ۳۹-۳۶.

خوبش اعتراف می نمایند و خطاب به بتها و آلهه خود و یا خطاب به شیطانها یا رؤسای گمراهان می گویند: ما در وقتی که شما را در کنار خدا قرار داده و عبادت می کردیم حقیقتاً در گمراهی آشکار بودیم چون شما جز بندگان ضعیف و بی مقدار رب العالمین نیستید و هیچ یک از صفات الوهیت و ربوبیت را ندارید.

و بعد هر دسته گروه دیگر را مجرم نامیده و می گویند اینها باعث گمراهی ما شدند و مرادشان از مجرمین پیشوایان ضلالت و هر فرد داعی بسوی گمراهی و شرک و یا پدرانشان است که ایشان از آنها تقلید کردند و یا دوستانی که ایشان خود را شبیه آنها نمودند. به هر جهت همه آنها مجرمند و قضای الهی بر ورود آنها به دوزخ رانده شده است همچنانکه فرمود (وَأَمْتَارُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ) ^(۱) امروز ای گنه کاران از دیگران جدا و متمایز شوید)

آنگاه این گنه کاران با حسرت می گویند، ما نه شفیع داریم که ما را شفاعت کند و نه دوست دلسوزی داریم که به فریاد ما برسد و آنگاه آرزو می کنند که به دنیا باز گردند و از مؤمنین باشند و به آن سعادت که آنها به آن نائل شدند، برسند. اما این آرزو در آن روز هیچ فایده ای ندارد و تحقق آن محال است.

در ادامه می فرماید: در این داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که نقل کردیم نشانه ای برای همه کسانی که در این باره تدبیر نمایند، وجود دارد، همچنانکه در همه داستانها و ابتلائاتی که بر ابراهیم واقع شد برای صاحبان خرد نشانه هایی وجود دارد ولی بیشتر قوم ابراهیم ایمان نیاوردند، با این همه پروردگار تو شکست ناپذیر است به همین دلیل در عقوبت آنها عجله نکرد و نیز مهربان و رحیم است به همین جهت هم از روی رحمتش بندگان خود را هدایت می کند و مؤمنان را آمرزیده و کافران را مهلت می دهد.

(۱۰۵) (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ): (قوم نوح نیز پیغمبران را دروغگو شمردند)

(۱۰۶) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ): (وقتی که برادرشان نوح به آنها گفت:

چرا از خدا نمی ترسید؟)

(۱۰۷) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ): (همانا من پیامبری امانت دار و خیر خواهم)

(۱۰۸) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۰۹) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ): (و من برای

پیغمبری خود از شما مزدی نمی خواهم و مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست)

(۱۱۰) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

با اینکه قوم نوح فقط نوح را تکذیب کرده اند اما چون دعوت همه انبیاء واحد است

و همه آنها مردم را بسوی توحید دعوت می کنند، تکذیب یکی از ایشان برابر با تکذیب همه انبیاست.

و اینکه نوح را برادر ایشان نامید به جهت آنست که نوح با آنها هم نسب و

خویشاوند بوده. و برای انداز ایشان به نحو استفهام توییخی خطاب به آنها می فرماید:

چرا تقوی پیشه نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟ و چرا مرتکب این اعمال شرک آمیز

می شوید؟ من برای شما رسولی از جانب خدای متعال هستم که هرگز در رسالت او

خیانت نمی کنم و امین بر وحی الهی هستم و ابلاغ نمی کنم جز آنچه را که پروردگار، مرا

مأمور به ابلاغ آن کرده، پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمائید، چون اطاعت از

من اطاعت از خداست؛ و من در امر رسالت به مزد و اجر دنیوی امید و طمع نبسته ام و

جز خیرخواهی منظوری ندارم، و مزد من مزدی معنوی است که آنها بر عهده

پروردگار عالمیان است، یعنی همان خدای واحدی که ایجاد و تدبیر عالم به دست او است

و هیچ معبودی غیر او نیست، پس از او بترسید و از من اطاعت کنید چون امین بودن من

و مزد نخواستم هر یک دلیلی جداگانه برای آن است که من خیرخواه شما هستم و قصد

فریب شما را ندارم، لذا واجب است که از من اطاعت کنید.)

(۱۱۱) (قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَالُونَ): (گفتند: چگونه به تو ایمان آوریم

در حالیکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند)

(۱۱۲) (قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ): (گفت: من چه می دانم که چه

می کرده اند)

(۱۱۳) (إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوَ تَشْعُرُونَ): اگر فهم دارید، حساب آنها جز به عهده پروردگارم نیست)

(۱۱۴) (وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ): (و من این مؤمنان را طرد نخواهم کرد)

(۱۱۵) (إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ): (و من جز بیم رسانی آشکار نیستم)

ظاهراً قوم نوح ملاک شرافت و احترام را در اموال و فرزندان و پیروان بیشتر می دانستند و به همین دلیل، چون پیروان حضرت نوح اغلب، صاحبان مشاغل پست و کوچک بودند، اشراف قوم خطاب به آنجناب گفتند: ما چطور از تو پیروی کنیم با اینکه این افراد پست و حقیر از تو پیروی می کنند؟ حضرت در جواب آنها فرمود: من نسبت به اعمالی که قبل از ایمان آوردن، انجام می داده اند، علمی ندارم و حساب آنها هم بر عهده من نیست، تا به جهت آن تجسس کنم که تاکنون چه می کرده، چون حسابشان فقط بر عهده پروردگار من و رب العالمین است که من شمارا بسوی او دعوت می کنم، و اگر شعوری داشته باشید می فهمید که همو آنها را بر حسب اعمالشان سزا می دهد و من وظیفه و شأنی جز انداز و دعوت ندارم.

(۱۱۶) (قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ): (گفتند: ای نوح اگر

دست برنداری، هر آینه سنگسار می شوی)

(۱۱۷) (قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ): (گفت: پروردگارا قوم من مرا تکذیب می کنند)

(۱۱۸) (فَأَفْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ): (پس میان من و

آنها حکم کن و من و مؤمنان همراهم را نجات بخش)

(۱۱۹) (فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ): (پس او و همراهانش را در کشتی

مملو و پر (از جمعیت و حیوانات) نجات دادیم)

(۱۲۰) (ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ): (آنگاه باقی ماندگان را غرق کردیم)

(۱۲۱) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ): (همانا در این عبرتی هست و

بیشترشان ایمان آور نبودند)

(۱۲۲) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و همانا پروردگارت همو قدرتمند و

مهربان است)

قوم نوح به جای آنکه متعظ شوند و به آن جناب ایمان بیاورند، در جواب، او را تهدید کردند که اگر از دعوت خود دست برداری تو را سنگسار می‌کنیم و این شیوه، سنت دیرینه همه مکذبان دعوت حق است، در این مرحله حضرت نوح به درگاه پروردگار خود پناه می‌برد و عرضه می‌دارد: خدایا این قوم مرا دروغگو شمردند و هیچ امیدی به ایمان آوردن اینها نیست و تکذیب بطور مطلق از آنها تحقق یافته، پس میان من و آنها حکم کن به صورتی که یکی از ما دو طرف از دیگری دور شود (این سخن کنایه از درخواست نزول عذاب است) و مرا و همراهانم از مؤمنان را نجات بخش. یعنی حضرت نوح از خداوند می‌خواهد تا با نزول عذاب بر کفار و فاسقین، گروه مؤمن و کافر از هم متمایز شوند و خداوند او و پیروان مؤمنش را از وقوع عذاب نجات دهد. همچنانکه در جای دیگر به این درخواست تصریح نموده است (رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) ^(۱) پروردگارا در روی زمین احدی از کافران را باقی نگذار که اگر تو آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جزگنه کار و کافر نمی‌زایند)

پس از آن خداوند دعای نوح را اجابت فرمود و طوفان فراگیر را نازل نمود، و به قدرت خود نوح و همراهانش را در کشتی مملو ^(۲) از آنها و سایر ازواج جنبدگان، نجات داد و بعد از آن بقیه قوم او را که همگی کافر و مکذب بودند غرق فرمود.

در ادامه می‌فرماید: همانا در این داستان نوح نشانه‌هایی بر توحید خداوند و صدق دعوت پیامبران وجود دارد، اما بیشتر قوم نوح به دعوت او ایمان نیاوردند، با این همه پروردگار تو قدرتمند و عزیز است و مکذبان را عقوبت می‌کند و مهربان است لذا مردم

۱. سوره نوح، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. در تفسیر قمی در ذیل آیه از امام باقر علیه السلام روایت شده که (فُلک مشحون) یعنی کشتی مجهزی که همه کارهایش تمام شده بود.

را هدایت می نماید و او مرجع همه بندگان است.

(۱۲۳) (كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ): (قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند)

(۱۲۴) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ): (آن زمان که برادرشان هود به ایشان گفت: چرا از خدا نمی ترسید؟)

(۱۲۵) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ): (بدرستی که من پیغمبری امین هستم)

(۱۲۶) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۲۷) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ): (و من برای

پیغمبری خود از شما مزدی نمی خواهم، چون مزد من جز به عهده پروردگار جهانیان نیست)

قوم عاد مردمی از عرب بسیار قدیم بودند که در احقاف جزیره العرب زندگی می کردند و نام پدر و نیای آنها عاد بوده و به همین دلیل آنها را به این نام خوانده اند، ایشان دارای تمدنی پیشرفته و سرزمینهایی آباد بودند اما با تکذیب پیامبران (چون دعوت همه پیامبران واحد است، تکذیب یکی از آنها، برابر با تکذیب همه آنهاست، گذشته از این آنها بکلی منکر مسأله رسالت بودند) و کفران نعمات الهی خداوند آنها را بوسیله بادی عقیم هلاک ساخت و شهر و دیارشان را ویران نمود.

و همچنانکه در مورد نوح عليه السلام گفتیم، چون هود هم نسب و خویشاوند آنها بود،

خداوند او را برادر آنها نامیده است.

حضرت هود عليه السلام نیز همچون نوح عليه السلام با استفهامی توبیخی قومش را انداز نموده و

می فرماید: چرا از خدای سبحان نمی ترسید؟ من فرستاده ای از جانب پروردگار هستم که

در ابلاغ رسالت او امانت دارم و هر چه او به من امر کند آن را به شما می رسانم، پس

اطاعت از من اطاعت از خداست و من در برابر رسالتم از شما اجر و مزدی نمی طلبم که

این امر مانع از ایمان شما شود، اجر رسالت من فقط بر عهده رب العالمین است که در

الوهیت و ربوبیت یگانه است و هیچ معبود و ربی غیر او نیست.

(۱۲۸) (اَتَّبِنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ): (چرا در هر مکان بلندی بیهوده نشانی بنا

می‌کنید؟)

(۱۲۹) (وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ): (و قصرها می‌سازید؟ مگر جاودانه

خواهید بود؟)

(۱۳۰) (وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ): (و زمانی که حمله و خشم می‌کنید به مانند

جباران عمل می‌نمائید)

(۱۳۱) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۳۲) (وَأَتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ): (و بترسید از آنکه شما را به آنچه

می‌دانید مدد کرده است)

(۱۳۳) (أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَيْنٍ): (با چهارپایان و فرزندان یاریتان کرده)

(۱۳۴) (وَجَنَاتٍ وَعُيُونٍ): (و با باغستانها و چشمه سارها)

(۱۳۵) (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ): (همانا من از عذاب روزی بزرگ بر

شما بیمناکم)

ظاهرأ قوم هود در بالای کوهها و نقاط بلند، ساختمانهای رفیعی بنا می‌کردند تا برای گردش و تفریح به آنجا روند و هدفشان تنها تفاخر و پیروی از هوی و هوس بوده، حضرت هود عليه السلام آنها را از این بابت ملامت و سرزنش می‌کند که چرا در هر نقطه بلند زمین علامت و نشانه‌ای بدون فایده و بیهوده بنا می‌کنید و چرا قلعه‌های محکم و قصرهای استوار و عالی می‌سازید مگر می‌خواهید عمر جاودانه کنید؟ چون این کارهایی که می‌کنید و این بناهایی که می‌سازید، سالهای دراز باقی می‌ماند و عمر طولانی‌ترین افراد بشر از عمر آنها بسیار کوتاهتر است.

و شما وقتی می‌خواهید شدت عملی که از خود نشان دهید، آن قدر مبالغه و زیاده روی می‌نمائید که مانند جباران و ستمگران عمل می‌کنید و خلاصه در دو سوی شهوت و غضب آنقدر اسراف می‌کنید که از حد اعتدال و هیئت عبودیت خارج می‌شوید.

(بطش) به معنای کشتن با شمشیر و زدن با تازیانه است.

و (جبار)^(۱) به معنای کسی است که بر دیگران علو و عظمت و سلطنت داشته باشد. در ادامه فرمود: از خدا بترسید و از من اطاعت کنید و دست از این اسراف و استکبار بردارید و بترسید از خدایی که شما را با نعمات گوناگونی که می‌داند و آنها را می‌شناسید، مدد کرده چون شما باید در برابر این یاری از او شکر گزار باشید نه آنکه اسراف و استکبار نمایید آنگاه اجمالی از نعمات الهی را ذکر کرده از قبیل مال و فرزند و احشام یا باغها و چشمه سارها و منظور این بوده تا آنها را متوجه نعمات الهی بنماید و بگوید شما خود می‌دانید که نعمتها از جانب خداست و هیچکس در اعطای آن به شما، با او مشارکت ندارد، پس واجب است که شکر آنها را بجا آورید و از نافرمانی خدا پرهیزید، چون کفران نعمت موجب غضب و عذاب خدا می‌شود. به همین دلیل من از عذاب روزی بزرگ - یعنی روزی که عذاب و غضب الهی بر شما نازل شود - بر شما هراسانم. و مراد از روز عذاب ظاهراً قیامت و یا روز وقوع عذاب دنیوی و هلاکت آنها است.

(۱۳۶) (قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ): (گفتند: یکسانست

ما را خواه پند دهی یا از پند گوینان نباشی)

(۱۳۷) (إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ): (این نیست جز رفتار گذشتگان)

(۱۳۸) (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ): (و ما از عذاب شدگان نخواهیم بود)

(۱۳۹) (فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ): (و او را

تکذیب کردند و ما هلاکشان کردیم همانا در این عبرتی هست ولی بیشتر آنها ایمان آور

نبودند)

(۱۴۰) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و همانا پروردگارت غالب و مهربان است)

(کلمه (هذا) اشاره به معارف توحیدی است که هود عليه السلام آورده و مردم آن را موعظه نامیده‌اند و شاید هم اشاره به بت پرستی و روش پدرانشان باشد) که در صورت اول

۱. گفتیم که (جبار) یکی از اسماء حسناى خداى متعال است و در مورد خدا صفتی پسندیده و بجاست، اما غیر او علو و عظمتی ندارد که بخواهد خود را جبار بداند. (مترجم)

معنایش این است که خطاب به هود عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته‌اند این دعوت تو چیزی جز همان اساطیر اولین و خرافات نیست و در صورت دوّم معنا این است که این روش بت پرستی چیزی جز همان شیوه گذشتگان ما نیست، سپس در مقام انکار معاد برآمده و می‌گویند: ما ابداً عذاب نخواهیم شد و وعده‌های تو دروغ است خداوند هم به جرم این تکذیبشان بادی عقیم بسویشان فرستاد و آنها را هلاک نمود. در ادامه می‌فرماید در این ماجرا نیز نشانه و عبرتی وجود دارد اما بیشتر آنها ایمان نیاوردند، چون اگر مؤمن می‌شدند خداوند به جای آنکه آنها را عذاب کند، ثوابشان می‌داد و همانا پروردگار تو عزیز است پس بر هلاکت و عقوبت آنها قادر است ولی گاهی در عقوبت مکذبان عجله نمی‌کند و آنها را مهلت می‌دهد و از طرف دیگر خداوند مهربان است، پس بندگانش را به مسیر سعادت رهنمون می‌شود و اسباب هدایت آنها را فراهم می‌کند.

(۱۴۱) (كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ): (ثمود نیز پیامبران را تکذیب کردند)

(۱۴۲) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ ضَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ): (آن زمان که برادرشان صالح به آنها

گفت: چرا نمی‌ترسید؟)

(۱۴۳) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ): (همانا من پیامبری امانتدار هستم)

(۱۴۴) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ): (پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۴۵) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ): (و من در برابر

پیغمبری از شما مزدی نمی‌خواهم، اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست)

ثمود نیز از اقوام عرب پس از قوم عاد بوده‌اند که خداوند صالح نبی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بسوی آنان فرستاد اما آنها او را تکذیب کردند و تفسیر این چند آیه درست به مانند، آیات مشابه در مورد هود عَلَيْهِ السَّلَامُ و نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌باشد.

(۱۴۶) (أَتُكْرَهُونَ فِي مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ): (آیا می‌پندارید همیشه در نهایت امنیت رها

می‌شوید؟)

(۱۴۷) (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ): (در باغستانها و چشمه‌سارها)

(۱۴۸) (وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ): (و کشتزار و نخلستانهایی که شکوفه گل متراکم و انبوه دارد؟)

(۱۴۹) (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ): (که در کوهها با مهارت خانهها می تراشید و در آن به شهوات می پردازید؟)

(۱۵۰) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۵۱) (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ): (و فرمان اسرافکاران را اطاعت نکنید)

(۱۵۲) (الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ): (آنان که در این سرزمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند)

در ادامه حضرت صالح عليه السلام خطاب به ایشان می فرماید: آیا پنداشته اید که در این نعماتی که سرزمینتان را احاطه کرده، به حال خود رها می شوید و از مؤاخذه الهی ایمن هستید؟ و در این باغها و چشمه سارها و کشتزارها و نخلهایی که گلهای آنها متراکم و تو در تو است به حال خود واگذاشته شده و مؤاخذه نمی شوید؟ که به این صورت در دل کوهها، استادانه خانه می تراشید؟ (اگر فارهین به معنای حاذقین یعنی استادانه باشد) و یا در حالت شهوت پرستی و طغیان در دل کوهها خانه می تراشید (در صورتی که فارهین به معنای شهوت پرستان باشد)

پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید چون اطاعت من اطاعت از خداست. و از امر مسرفان - یعنی اشراف و بزرگان قوم که عموم مردم از آنها تبعیت می کنند - تقلید عامیانه و پیروی کورکورانه نکنید و در اعمال و روش زندگی مانند آنها نباشید، از این کلام استفاده می شود که حضرت صالح عليه السلام از ایمان آوردن مسرفان (اشراف قوم) مأیوس بود و لیکن به ایمان عامه مردم امید داشت. و شاید هم خطاب حضرت متوجه اشراف هم بشود چون آنها هم به نوبه خود از پدرانشان تقلید می کردند و امر ایشان را کورکوانه اطاعت می نمودند. آنگاه در آیه بعدی افراد مسرف را توصیف می نماید به اینکه آنها (کسانی هستند که از مرز حق تجاوز نموده و از حد اعتدال بیرون شده اند و با اعمال خود در زمین فساد انگیزی می کنند و نظام جازی عالم وجود را منحرف می خواهند) و اهل

اصلاح نیستند و فطرت خود را از حالت صلاح به فساد تمایل کرده اند و معلوم است که با افساد، هیچ ایمنی از عذاب الهی وجود ندارد و افراد مفسد اگر فساد در دل‌هایشان راسخ شود خداوند آنها را به عذاب استصیال گرفتار می‌کند و زمین را از لوث وجود آنان پاک می‌نماید چون او عزیز و انتقام گیرنده است. از آنچه گذشت استفاده می‌شود که **أَوَّلًا**: حقیقت دعوت انبیاء، اصلاح حیات زمینی انسان است همچنانکه خداوند از قول شعیب نقل کرده **(إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ^(۱))** من جز اصلاح خواست دیگری ندارم)

(و ثانیاً: نهی از اطاعت امر مفسدان حجّتی برهانیست. چون از انسانها به جهت فطریشان انتظار اصلاح می‌رود، لکن آنها از فطرت خود منحرف گشته و به جای اصلاح فساد می‌کنند.)

(۱۵۳) **(قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ)**: (گفتند: بدرستی که تو از جادو شده گانی)

(۱۵۴) **(مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بَآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ)**: (تو جز بشری

مانند ما نیستی، اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور)

(۱۵۵) **(قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ)**: (گفت: این شتر ماده،

برای او سهمی از آب است و برای شما نیز سهم روزی معین)

(۱۵۶) **(وَلَا تَمْسُوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَّوْمٍ عَظِيمٍ)**: (آزاری به آن نرسانید که

عذاب روزی بزرگ شما را دربر می‌گیرد)

(۱۵۷) **(فَعَقَرُوْهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ)**: (پس آن را کشتند و پشیمان گشتند)

(۱۵۸) **(فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ)**: (پس

عذاب آنها را در برگرفت همانا در این عبرتی هست و بیشترشان مؤمن نبودند)

(۱۵۹) **(وَإِنَّ رَبَّكَ لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)**: (و همانا پروردگار تو همو غالب و مهربان

است)

قوم آن حضرت به جای جواب منطقی، در پاسخ آن حضرت گفتند: تو از کسانی هستی که بارها جادو شده‌ای و دیگر عقلی برایت نمانده.

و یا مطابق بعضی تفاسیر^(۱) (مُسَخَّر) یعنی کسی که دارای جوف و شکم باشد و غذا بخورد و یا به گفته بعضی^(۲) دیگر (مُسَخَّر) به معنای کسی است که دارای ریه باشد و نفس بکشد که در این دو صورت معنای این آیه نظیر آیه بعدی خواهد بود، یعنی تو نیز مانند ما بشری هستی که غذا می خوری و نفس می کشی، پس فرقی با ما نداری و ادعای نبوت و رسالت تو باطل است. آنگاه در مرحله بعد، از آن حضرت تقاضای معجزه کردند و گفتند: اگر در ادعای خود صادقی، برای ما آیت و معجزه‌ای بیاور که رسالت تو را ثابت کند، آنگاه خداوند به درخواست صالح عليه السلام شتر ماده عظیم الجثه‌ای را از میان کوه بیرون آورد و حضرت صالح خطاب به قومش فرمود: ای قوم، این شتر معجزه خداست که یک روز سهم آب از آن اوست و شما در آن روز از شیر شتر به جای آب استفاده کنید و روز دیگر سهم آب از آن شماست، پس مبادا به او آسیبی برسانید که در این صورت عذاب دنیوی بزرگی به شما می‌رسد و شما را منقرض می‌کند، اما آنها شتر را کشتند ولی بعد از مشاهده نشانه‌های عذاب نادم و پشیمان شدند. اگر عمل کشتن به همه قوم نسبت داده شده، با اینکه انجام دهنده آن یک نفر بوده (به جهت آن است که بقیه قوم نیز مُصِرّ به کشتن ناقه بودند و همگی از عمل آن فرد رضایت داشتند) امیرالمؤمنین عليه السلام در نهج البلاغه فرموده‌اند: ای مردم دو چیز، همه مردم را در یک عمل خیر یا عمل زشت جمع می‌کند، بطوریکه عمل یک نفر، عمل همه محسوب می‌شود، اول رضایت و دوم نارضایتی.

همچنانکه ناقه صالح را یک نفر را به قتل رسانید اما خدای تعالی عذاب را بر همه آن قوم نازل کرد، چون همگی به عمل آن یک نفر راضی بودند. به هر جهت پس از کشته شدن ناقه، آن عذاب موعود آنها را دربر گرفت و بدرستی که در این ماجرای صالح عليه السلام و قومش، نشانه عبرتی بر توحید خداوند وجود دارد، اما بیشتر قوم صالح عليه السلام به او ایمان نیاوردند.

ولی خداوند عزیز و شکست‌ناپذیر است لذا هیچ چیز از تحت سلطه او خارج

۲. تفسیر روح المعانی، ج ۱۹.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۴.

نمی‌شود و او در عقوبت مکذبان تعجیل نمی‌کند و چون مهربان است بندگان خود را هدایت می‌نماید.

(۱۶۰) (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ): (قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند)

(۱۶۱) (إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ): (آن زمان که برادرشان لوط به آنها

گفت: آیا خدا ترس نمی‌شوید؟)

(۱۶۲) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ): (من برای شما پیغمبری امین هستم)

(۱۶۳) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا): (از خدا بترسید و از من اطاعت کنید)

(۱۶۴) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ): (من در برابر

پیامبری از شما مزدی نمی‌خواهم، مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست)

تفسیر این آیات به عینه مانند آیات مشابه در مورد پیامبران سابق است. قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در قریه‌ای به نام (سدوم) زندگی می‌کردند و از همه نعمات برخوردار بودند، لیکن طریقه فطرت را کنار گذاشته و راهی غیر معمول برای ارضاء تمایلات نفسانی خود برگزیدند و خداوند هم لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای هدایت آنها فرستاد اما ایشان او را تکذیب کردند و به اعمال پلید خود ادامه دادند، در نهایت خداوند هم آنها را به عذاب استیصال دچار نمود.

(۱۶۵) (أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ): (چرا شما در میان همه عالمیان به سراغ

مردان می‌روید)

(۱۶۶) (وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ): (و

همسرانتان را که پروردگار برای شما آفریده، وامی‌گذارید؟ راستی که شما گروهی متجاوزید.)

حضرت لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ با استفهامی انکاری و توییحی خطاب به آنها می‌فرماید: آیا شما در میان همه عالمیان با این کثرتی که دارند و این همه زنان در میان آنهاست، تنها به سروقت مردان می‌روید و عمل شنیع لواط را مرتکب می‌شوید که هیچ یک از جهانیان قبل از شما آن را مرتکب نشده‌اند؟

(أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ) (۱)

و زنانی را که خداوند جفت شما قرار داده و بقاء نسل و حفظ نوع شما را در مزاجت با ایشان نهاده و فطرت شما را مایل به آنها نموده، رها و ترک می‌کنید و به جای آن به مردان تمایل دارید؟! حقیقتاً که شما از حد فطرت تجاوز کرده و قومی تجاوزکارید.

(۱۶۷) (قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ): (گفتند: ای لوط اگر دست

برنداری، تو را اخراج و تبعید می‌کنیم)

(۱۶۸) (قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقَالِينَ): (گفت: من عمل شما را دشمن می‌دارم)

(۱۶۹) (رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ): (پروردگارا من و کسانم را از اعمالی که اینها

مرتکب می‌شوند نجات بخش)

(۱۷۰) (فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ): (پس او و کسانش را جملگی نجات دادیم)

(۱۷۱) (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ): (مگر پیرزنی که جزء باقی ماندگان بود)

(۱۷۲) (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ): (سپس دیگران را هلاک کردیم)

(۱۷۳) (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَنسَاءً مَّطَرُ الْمُنذَرِينَ): (و بارانی عجیب بر آنان

باراندیدیم، و چه بد بود باران بیم یافتگان)

(۱۷۴) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ): (و در این عبرتی هست، ولی

بیشترشان ایمان آور نبودند)

(۱۷۵) (وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و همانا پروردگارت همو غالب و مهربان

است)

باز هم قوم مکذب به جای پاسخ منطقی فقط اقدام به تهدید می‌کنند و خطاب به

حضرت لوط عليه السلام می‌گویند: اگر دست از دعوت خود برداری، از کسانی خواهی شد که

تبعید می‌شوند.

اما لوط عليه السلام در جواب ایشان فرمود: من عمل شما را دشمن می‌دارم، یعنی من از

تبعید شما هیچ بیم ندارم، بلکه همه فکر و اندیشه من این است که چرا شما این اعمال پلید را انجام می دهید و من با این اعمال شما مخالفم و علاقه مند به نجات شما هستم، نجات از عاقبت این عمل که خواه ناخواه روزی گریبانگیر شما می شود، لذا در ادامه فرمود: خدایا من و اهل من را از مشاهده این اعمال قبیح یا از اینکه وبال این عمل ما را هم فرا بگیرد، نجات بده و اگر در این درخواست خود، نامی از مؤمنان نمی برد، به جهت آن است که از اهالی قریه هیچ کس به وی ایمان نیاورده بود. همچنانکه قرآن فرمود: (فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ^(۱) در آن قریه غیر از یک خانواده مسلمان نیافتیم)

آنگاه خداوند می فرماید: ما او و خانواده اش را به جهت ایمانشان نجات دادیم مگر همسر پیر او را که چون هم عقیده و هم مرام قومش بود همراه آنها باقی ماند و آنها را هلاک نمودیم و بارانی از سنگ و کلوخ بر آنها باریدیم^(۲) باران بدی که عذاب استیصال را برایشان به همراه آورد.

و در این امر نشانه و آیتی بر رسالت لوط و توحید پروردگار وجود داشت اما بیشتر آنها به لوط ایمان نیاوردند و خداوند عزیز است لذا کسی از قضاء او رهایی ندارد و مهربان است لذا به مکذبان مهلت می دهد و مردم را هدایت می کند^(۳).

(۱۷۶) (كَذَّبَ أَصْحَابُ لُوطٍ لُّوطًا إِذْ قَالَ لَٰكُمُ اللَّهُ لَبِئْسَ مَا تَعْمَلُونَ): (اصحاب آیکه هم پیامبران را تکذیب

کردند)

(۱۷۷) (إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ): (آن زمان که شعیب به آنها گفت: چرا خدا

ترس نمی شوید؟)

(۱۷۸) (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ): (به درستی من برایتان پیامبر امین هستم)

(۱۷۹) (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا): (پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید)

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۶.

۲. همچنانکه در سوره حجر، آیه ۷۴ می فرماید: (وَأَنْظَرْنَا عَلَيْهِمْ حَبَابًا مِّنْ سِجِّيلٍ)

۳. بعضی از علماء زمین شناس تأکید دارند که بحرالْمِيت مدفن یک شهر و ساکنان آن است (مصطفی شاکر)

(۱۸۰) (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ): (و من در برابر پیغمبری از شما مزدی نمی خواهم، مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست) اصحاب ایکه مردمانی بوده اند که در کنار بیشه یا جنگلی انبوه در نزدیکی مدین زندگی می کرده اند و حضرت شعیب علیه السلام بر آنها و بر اهالی مدین مبعوث شده بود، ولی اهل آنجا نبوده، به همین دلیل هم در این داستان حضرت شعیب را برادر آن قوم نخوانده است، به هر جهت مانند سایر آیات مشابه، حضرت شعیب آنها را به توحید و پرستش خدا دعوت نموده و به اطاعت خود فرامی خواند و می فرماید من پیامبری امین هستم که هر چه می گویم از جانب خداست و در برابر رسالت خود از شما مزد دنیوی نمی خواهم و فقط پروردگار عهده دار اجر رسالت من است.

(۱۸۱) (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ): (پیمانانه را تمام دهید و مردم را به خسارت نیفکنید)

(۱۸۲) (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ): (با ترازوی درست، وزن کنید)

(۱۸۳) (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ): (و چیزهای مردم را کم نکنید و در این سرزمین جهت فساد مکوشید)

(۱۸۴) (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأُولِينَ): (و بترسید از آنکه شما و مردم گذشته را آفریده است)

(کیل) یعنی مقیاس حجمی یا پیمانانه و (وفا کردن به کیل) یعنی آنکه پیمانانه را کم نگذارید. و (قسطاس مستقیم) یعنی ترازویی که وزن را دقیق و عادلانه بسنجد. در این دو آیه مردم را از کم فروشی و عدم سنجش دقیق کالاها نهی می کند و در ادامه می فرماید کالا و متاع مردم را کم ندهید و در جهت فساد انگیزی قدم برندارید. چون کم فروشی اساس نظام مجتمع انسانی را مختل می کند و هر دو طرف معامله به جهت عدم اندازه گیری و سنجش دقیق نمی توانند به یکدیگر اعتماد نمایند. در ادامه می فرماید از خدایی که شما و صاحبان جبلت گذشته را آفریده بترسید. (جِبِلَّت) یعنی خلقتی که هر موجودی بر آن خلق مفظور و آفریده شده در واقع

می خواهد بفرماید: از خدایی که پدران گذشته شما و خود شما را با این فطرت آفریده - که فساد را تقبیح نموده و به زشتی آن اعتراف می کنید - برسید با این کلام آنها را به توحید در عبادت دعوت می کند.

(۱۸۵) (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ): (گفتند: حقا که تو جادو شده ای)

(۱۸۶) (وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْمُكَادِبِينَ): (تو جز یک بشر مانند

ما نیستی و ما تو را دروغگو می پنداریم)

(۱۸۷) (فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ): (اگر راست

می گویی پاره ای از آسمان را روی ما بیاورد)

(۱۸۸) (قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ): (گفت: پروردگارم به اعمالی که می کنید، داناتر

است)

(۱۸۹) (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ): (پس او

را تکذیب کردند و به عذاب روز سایبان آتشبار دچار شدند که همانا عذاب روزی بزرگ بود)

(۱۹۰) (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ): (همانا در این عبرتی هست،

ولی بیشتر آنان ایمان آور نبودند)

(۱۹۱) (وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ): (و بدرستی که پروردگارت غالب و مهربان

است)

همچنان که گفتیم (مُسَحَّر) به معنای جادو شده، دارای جوف و شکم و یا دارای ریه می باشد. در هر صورت قوم شعیب به جای ایمان آوردن به او، به وی تهمت کم عقلی و جادو زدگی داده و یا با این گفتار خود می خواستند بگویند تو هم بشری مانند ما هستی و هیچ فضیلتی بر ما نداری و ما تو را در ادعایت دروغگو می دانیم و سپس در مقام استهزاء و تعجیز گفتند: هر چه از دست برمی آید کوتاهی نکن، قطعه ای از آسمان را بر سر ما بیاورد و منظورشان این بود که بگویند تو هیچ کاری نمی توانی بکنی و قدرتی نداری. حضرت شعیب رضی الله عنه در جواب آنها فرمود: پروردگار من نسبت به اعمال شما داناتر

است، یعنی من هیچ اختیاری در آوردن عذاب ندارم و این امر نیز چون امور دیگر بدست خداست و او بهتر می‌داند که اعمال بندگانش مستوجب عذاب هست، یا نه. و سرانجام در اثر اعمال و اقوال پلیدشان و به جهت اینکه آن حضرت را تکذیب نمودند، عذاب روزی بزرگ آنها را در برگرفت که ظاهراً عذاب ایشان بصورت ابری پر حرارت و مسموم بود که بر آنها سایه افکند و همراه با صیحه آسمانی همه آنها را نابود و هلاک کرد و در آخر نیز همچون فرازهای دیگر می‌فرماید، همانا در این ماجرای شعیب نیز نشانه‌هایی بر توحید وجود داشت اما اکثر قومش به او ایمان نیاوردند و همانا پروردگار تو عزیز است پس در عقوبت بندگان عجله نمی‌کند چون آنها در تحت اختیار او هستند و نیز مهربان است پس در امر هدایت آنها شتاب می‌کند و آنها را به حال خود رها نمی‌سازد.

(۱۹۲) (وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ): (این قرآن کتابیست که از ناحیه پروردگار

جهانیان نازل شده)

(۱۹۳) (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ): (و آن را روح الامین فرود آورد)

(۱۹۴) (عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ): (به قلب تو تا از بیم دهندگان باشی)

(۱۹۵) (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ): (به زبان عربی واضح)

(۱۹۶) (وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ): (و همانا آن در کتابهای گذشتگان نیز هست)

(تنزیل) یعنی اینکه خداوند چیزی را که نزدش می‌باشد به موطن و عالم خلق و تقدیر

فرود آورد و این کلمه دلالت بر تدریج می‌کند، به خلاف (انزال) که به معنای نزول

دفعی و یکباره است^(۱).

به هر جهت می‌فرماید این قرآن از ناحیه رب العالمین نازل شده و اگر کلمه رت

العالمین را بکار برده برای این بوده که دلالت کند بر یگانگی و توحید ربوبیت، چون

مشرکان معبود و خدای موجد و آفریننده را قبول داشتند اما او را رب العالمین و

۱. چنانچه گفتیم قرآن یکبار دفعتاً بر قلب مبارک پیامبر ﷺ نازل شده و بار دیگر بصورت

تدریجی در طی ۲۳ سال به فراخور شرایط بر آن حضرت فرو فرستاده شده است. (مترجم)

صاحب تدبیر مستقیم در عالم نمی دانستند.

و مراد از (روح الامین) جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرشته وحی است و امین خواندن وی برای اشاره به این مطلب است، که او قرآن را بدون کوچکترین تغییری از ناحیه خداوند به قلب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل می کند و هرگز عمداً یا سهواً دچار فراموشی نمی شود. لذا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی را بوسیله نفس و قلب خود از جانب جبرئیل دریافت می کرده و در هنگام وحی حالتی نظیر بیهوشی به آن جناب دست می داده که آن را (رحاء الوحی) می نامیدند.

در ادامه می فرماید: این قرآن توسط جبرئیل امین بر قلب تو نازل شده تا تو از داعیان به سوی خدا سبحان باشی و مردم را از عذاب بیم دهی و منکران را تهدید نمایی، و این قرآن به زبان عربی آشکار نازل شد، یعنی به زبانی که عربیت آن ظاهر و آشکار است و مقاصد را با بیان تامّ توضیح داده و بیان می کند و خبر آمدن قرآن و نزول آن بر تو، در کتب انبیاء گذشته نیز آمده بود، چون کتابهای آسمانی پیشین حاوی بشارت نبوت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده اند (۱)(۲)

(۱۹۷) (أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ): (آیا برای آنها همین نشانه

کافی نیست که دانشمندان بنی اسرائیل قرآن را می شناسند؟)

می فرماید: آیا اطلاع علمای بنی اسرائیل از خبر قرآن و یا نزول آن بر تو، که به صورت بشارت در کتابهای آنها آمده، برای مشرکین آیتی بر صحت نبوت تو نیست؟ چون قبل از بعث پیامبر یهودیان همواره خبر آمدن تو را به یکدیگر بشارت می دادند و بوسیله او طلب فتح و پیروزی می نمودند همچنانکه فرمود (وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) (۳) و پیش از این به خود مژده فتح بر کافران می دادند)

و پس از بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همچنانکه قرآن می فرماید، آنجناب را به

۱. در تفسیر کشاف ذکر شده که معنای آیه این است که معارف قرآنی در کتب انبیاء گذشته نیز آمده بود. اما این معنا خالی از اشکال نیست.

۲. همچنانکه قرآن این معنا را در سوره صف از قول عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کند که مردم را به وجود پیامبر بعد از خود به نام (احمد) بشارت می دهد.

۳. سوره بقره، آیه ۸۹.

خوبی می شناختند و به صدق دعوی او اعتراف داشتند: (يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) (۱) او را می شناختند، همچنانکه پسرانشان را می شناختند)

(۱۹۸) (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ): (و اگر آن را به بعضی از عجم نازل کرده بودیم)

(۱۹۹) (فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ): (و آن را برایشان می خواند هرگز به آن ایمان نمی آوردند)

(عجم) یعنی غیر عرب و (اعجمی) یعنی کسی که در زبانش لکنتی باشد.

می فرماید: اگر ما قرآن را به بعضی افراد غیر عرب نازل می کردیم، و او آن را به زبان غیر عربی برایشان می خواند، بهانه می آوردند که ما قرآن را نمی فهمیم و مقصودش را درک نمی کنیم و به آن ایمان نمی آوردند، به همین جهت ما قرآن را به زبان عربی آشکار نازل کردیم تا عذری برای آنها باقی نماند.

(۲۰۰) (كَذَلِكَ سَلَكَنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ): (اینچنین انکار را در دل تبهکاران راه

می دهیم)

(سلوک) به معنای داخل کردن و عبور دادن از راه است

و مراد از (مجرمین) کفار و مشرکین هستند.

و کلمه (کذلک) اشاره به آن حالت و وصفی است که قرآن در نظر مشرکین دارد و آن

همان اعراض و انکار است.

می فرماید: ما قرآن را با این حالت که مورد انکار و اعراض مشرکین باشد و به آن

ایمان نیاورند - وارد قلبهای مشرکین نموده و از آن عبور می دهیم چون آنها مجرم هستند و این عمل به جهت مجازات آنهاست و با هر مجرم دیگری نیز همینگونه عمل

می کنیم.

(۲۰۱) (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ): (به آن ایمان نمی آورند تا زمانی

که عذاب دردناک را ببینند)

(۲۰۲) (فَيَاتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ): (که بطور ناگهانی به آنها می رسد در حالی

که بی خبرند)

(۲۰۳) (فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ): (و گویند آیا ما مهلت داده می شویم؟)

مراد از عذاب الیم، مشاهدات هنگام مرگ است البته بعضی مفسران^(۱) آن را به عذاب مشرکین در جنگ بدر تفسیر نموده اند. اما قول اول اقوی است.

می فرماید: این مشرکان به قرآن ایمان نمی آورند مگر زمانی که مرگشان فرا برسد اما ایمان اضطراری سودی به حال ایشان ندارد و آن عذاب ناگهانی به ایشان می رسد، بطوری که موعد را نمی دانند و اگر موعد آن را می دانستند ایمان اختیاری می آوردند. و در آن زمان با حسرت و تأسف می گویند: آیا به ما مهلتی می دهند؟ تا اعمال خود را اصلاح کنیم و به قرآن ایمان آوریم؟

(۲۰۴) (أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ): (آیا عذاب ما را شتاب می طلبند؟)

(۲۰۵) (أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ): (آیا دیدی که اگر سالها به آنها نعمت دهیم)

(۲۰۶) (ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ): (آنگاه آنچه وعده داده شده اند به آنها

برسد)

(۲۰۷) (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتِعُونَ): (نعمتی که داشته اند آنها را بی نیاز

نمی سازد و کاری برایشان نمی کند)

یعنی این آرزوی آنها که مهلت و رخصت خواستند، هیچ سودی به حالشان ندارد، چون اگر هم خدا حاجتشان را بر آورد و مدتی کوتاه یا بلند از زندگی و نعمات آن برخوردار شوند، عذاب ابدی را چه می کنند؟ و بالاخره آن عذابی که از آن بیم داده شده اند فرا می رسد و آن چند روزه بهره مندی و مهلت زندگی، هیچ دردی را نمی تواند از آنها دوا کند و سرانجام به عذاب جاودانی که حکم آن در حق آنها رانده شده، خواهند رسید.

(۲۰۸) (وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ): (و ما هیچ دهکده ای را هلاک

۱. تفسیر روح المعانی، ج ۱۹.

نکردیم، جز آنکه بیم رسانی داشته‌اند)

(۲۰۹) (ذِكْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ): (تا متذکر شوند و ما هرگز ستمگر نبوده‌ایم)

می‌فرماید: ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم، مگر در حالیکه انذار شده و تذکر یافته بودند و حجّت بر آنها تمام شده بود، چون اگر در غیر این حال، هلاکشان می‌کردیم، نسبت به آن ظلم کرده بودیم و شأن ما این نیست که به کسی ظلم کنیم^(۱).

مشابه این معنا در آیه شریفه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا^(۲)) و ما عذاب کننده نبوده‌ایم، مگر بعد از آنکه رسولی را مبعوث نمائیم آمده است.

(۲۱۰) (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ): (و قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند)

(۲۱۱) (وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ): (نه آنها را سزاوار بود و نه می‌توانستند

نازل کنند)

(۲۱۲) (إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُؤُونَ): (زیرا آنها از شنیدن وحی بر کنارند)

از اینجا پاسخ مشرکین شروع شده که می‌گفتند: محمد ﷺ جَنِّي دارد که این کلام را برایش می‌آورد و می‌گفتند که او شاعر است. در این آیات ابتدا تهمت اولی آنها را پاسخ داده و خطاب را متوجه رسول خدا ﷺ، نموده و می‌فرماید: قرآن از تنزیل شیطانها نیست تا با این کلام آنجناب را دلگرم و خوشحال نماید. سپس خطاب را متوجه مشرکان کرده و می‌گوید: سزاوار شیاطین نیست که قرآن را نازل کنند چون آنها موجودات شریری هستند که جز شر و فساد و جلوه دادن باطل به صورت حق و گمراه کردن مردم هم و غمی ندارند، ولی قرآن سراپا حق است و باطل در آن راه ندارد. از طرف دیگر آنها قادر بر نزول قرآن نیستند، چون قرآن کلامی آسمانی است که ملائکه آن را از پروردگار صاحب عزّت می‌گیرند و به امر او آن را حفظ و حراست می‌نمایند و

۱. اصولاً مفهوم ظلم در مورد خدا معنا ندارد، چون ظالم کسی است که کار و تصرفی بکند که حقّ او نیست و مالک چنین تصرفی نمی‌باشد. اما خداوند چون مالک علی الاطلاق همه کائنات است و هیچ یک از موجودات از او استقلال ندارد، ابدأً مفهوم ظلم در مورد او مصداق نمی‌یابد.

همچنین شیاطین از شنیدن اخبار آسمانی و اطلاع از آنچه در ملاء اعلیٰ می‌گذرد، دور و بر کنارند، چون بوسیله شهابهای ثاقب از گوش دادن رانده می‌شوند (۱).

(۲۱۳) (فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ): (پس هرگز در کنار خدای

یکتا خدای دیگر را مخوان که در این صورت از معذبتین خواهی بود)

(۲۱۴) (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ): (و خویشان نزدیکت را بیم بده)

(۲۱۵) (وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ): (و در برابر مؤمنانی که از تو

پیروی کرده‌اند ملایمت در پیش بگیر)

(۲۱۶) (فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرَبِّي مُّؤْتَمِعُونَ): (و اگر نافرمانیت کردند، بگو من

از اعمالی که انجام می‌دهید بیزارم)

(۲۱۷) (وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ): (و به خدای غالب و مهربان اعتماد و توکل

کن)

(۲۱۸) (الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ): (همانکه وقتی قیام می‌کنی، تو را می‌بیند)

(۲۱۹) (وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ): (و نیز حرکت تو را در میان سجده‌کنندگان

می‌بیند)

(۲۲۰) (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ): (همانا او شنوا و داناست)

در این آیات رسول خدا ﷺ را از شرک به خدا نهی می‌کند و می‌فرماید اگر چنین کنی آن عذاب موعود به تو نیز می‌رسد و داخل در زمره معذبتین می‌شود، به نظر بعضی مفسران وجود عصمت موجب بطلان تعلق امر و نهی به آن جناب و هر معصوم دیگر می‌شود، لکن باید دانست چنانچه با رها گفته‌ایم عصمت منافی با تکلیف نیست. چون اعمال صالح که تکلیف به آن تعلق می‌گیرد، همانطور که نفس آدمی را به کمال می‌رساند، خود نیز از آثار کمال نفس است و معقول نیست که نفس کسی به کمال برسد، ولی آثار کمال را نداشته باشد. پس مادامی که انسان وابسته به زندگی زمینی است باید

۱. (إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ) جز آنکه بر باید ربودنی را که در این صورت شهابی نافذ او را دنبال می‌کند (سوره صافات، آیه ۱۰).

زحمت تکلیف را تحمل کند همچنانکه آیات دیگر قرآن هم این معنا را تأیید می‌کند
 (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ^(۱)) اگر شرک می‌ورزیدی عملت باطل و حبط می‌شد)
 در ادامه آن حضرت را به انذار خویشاوندان امر می‌کند^(۲) و این امر برای اشاره به
 آن است که در دعوت دینی استثناء وجود ندارد و این دعوت فرقی میان نبی و امتش یا
 بیگانه و نزدیکان نمی‌گذارد و همه بندگان خدا در این امر مساوی هستند. پس از آن به
 پیامبر دستور می‌دهد که پر و بال رأفت و رحمت خود را برای مؤمنانی که از او پیروی
 کرده‌اند، بگسترده و آنها را به دور خود جمع کند و به تربیت ایشان پردازد و اگر از وی
 نافرمانی کردند از عمل ایشان براثت و بیزاری جوید، چون پیامبر مسئول طاعت و
 معصیت آنها نیست و وظیفه او تنها انذار و تبشیر است.

و غیر از آنچه خداوند بر او تکلیف کرده وظیفه‌ای ندارد و همه چیز بدست خداست
 که او عزیز و مقتدر است و به زودی نافرمانان را عذاب کرده و مؤمنین پیرو را با رحمت
 خود نجات می‌دهد. لذا پیامبر ﷺ در امر هر دو گروه (مؤمن و عاصی) باید بر خدا
 توکل کند همان خدایی که بواسطه عزت و رحمتش همواره در میان اقوام گذشته چون
 قوم ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و... به عدالت حکم رانده و با عزت خود
 نافرمانان را مؤاخذه کرده و با رحمت خود مؤمنان را نجات بخشیده است.

همان خدایی که پیامبر ﷺ را در حال قیام و سجده در نماز می‌بیند که چگونه با

سایر سجده کنندگان در نماز جماعت، زیر و زبر گشته و با ایشان نماز می خواند (۱).
و در نهایت در مقام تعلیل مسأله توکل بر خدای عزیز و رحیم می فرماید: همانا او
شناور و داناست. یعنی اعمال و اقوال بندگان عاصی یا عابد خود را می بیند و می شنود و
نسبت به آنها علم دارد، لذا پیامبر باید امر عباد را به خداوند عزیز و رحیم واگذار نموده
و او را وکیل خود بگیرد.

مجموعه این آیات در مقام تسلیت و دلگرمی خاطر رسول خدا ﷺ می باشد.
(۲۲۱) (هَلْ أَنْبَأَكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ): (آیا شما را خبردار کنم که شیطانها
بر چه کسی نازل می شوند؟)
(۲۲۲) (تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ): (آنها بر هر دروغگوی گناهکار نازل می شوند)
(۲۲۳) (يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ): (مسموعات خود را القاء می کنند و
بیشترشان دروغگویند)

در این آیات خطاب به مشرکان می فرماید: آیا به شما خبر دهم که شیطانها بر چه
کسانی نازل می شوند و اخبار را برای آنها می برند؟ آنها بر هر شخصی دروغگو و کذاب
که اخبار را دگرگون می کند و به جانب دروغ بر می گرداند، و نیز بر هر شخص گنه کار که
مرتکب اعمال زشت می شود، نازل می شوند.

و این شیاطین اخبار آسمانی را استراق سمع می کنند، ولی به طور ناقص، چون
شهابهای نافذ آنها را دور می کند و نمی گذارد اخبار به طور کامل به آنها برسد، در نتیجه
اخبار شیاطین ناقص و آمیخته با دروغهای فراوان است. و آنگاه شیاطین این اخبار را به
افراد دروغگو و گنه کار القاء می کنند، اما اکثر آنها دروغگویند و اصلاً از راست خبر
نمی دهند و یا اکثر اخبار آنها دروغ است، به هر جهت حجّت موجود در آیات این است
که: شیطانها از آنجا که طینت ایشان بر شرارت است جز بر هر شخص دروغگو و فاجر

۱. در مجمع البیان از ابن عباس و غیر او روایت شده که معنای این آیه این است که ای محمد
ﷺ خدا ناظر و شاهد بر تو بود که از صلب پیغمبری ساجد به صلب پیامبری دیگر منتقل
می شدی، تا اینکه تو را بصورت پیامبری از صلب پدرت بیرون آورد.

نازل نمی شوند و بیشتر آنها هم در اخبار خود کاذبند. اما رسول خدا ﷺ نه کاذب است و نه گنه کار و فاجر و آنچه هم که به او وحی می شود اخبار دروغ و پراکنده نیست، پس او از جمله افرادی نیست که شیطانها بر آنها نازل می شوند و قرآن هم از ناحیه القائنات شیاطین نیست.

(۲۲۴) (وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ): (و شاعران را گمراهان پیروی می کنند)

(۲۲۵) (الْمُ تَرَانَهُمْ فِي كُلِّ وَاِدٍ يَّهْمُونَ): (مگر نمی بینی که آنها در هر وادی

سرگردانند)

(۲۲۶) (وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ): (و ایشان چیزهایی می گویند که خود عمل

نمی کنند؟)

(۲۲۷) (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ

مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ): (مگر آن کسانی که ایمان آورده

و اعمال شایسته انجام دهند و خدا را بسیار یاد کنند و بعد از آنکه مورد ظلم قرار

گرفتند، انتقام بگیرند، پس بزودی کسانی که ستم کرده اند خواهند دانست که به کدام

محل باز می گردند.)

این آیات پاسخ از تهمت دوم مشرکین است که رسول خدا ﷺ را شاعر می نامیدند و

به این وسیله مردم را از دعوت حقّه او باز می داشتند. (غویت) یعنی گمراهی و انحراف

از حق به سوی باطل و شعری که اساسش بر تخیل و تصویر غیر حقیقی و غیر واقعی بوده

و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد، دچار غویت می باشد و با تزیینات خیالی و

تصاویر موهوم از حق به غیر حق منحرف می شود و بیشتر هم افراد گمراه و غاوی از این

گونه اشعار و شعراء پیروی می کنند و این قبیل شعرا در گفتار خود سرگردان و افسار

گسیخته هستند و از هر وادی سخن می گویند و حدّ و مرزی برای گفتار خود نمی شناسند

و با انحراف از طریق فطرت - که مبتنی بر رشد و داعی بسوی حق است - چیزهای را

می گویند که خودشان ابدأ به آنها عمل نمی کنند و اغلب شعراء اینگونه اند.

و خلاصه حجّت این آیات این است که: رسول خدا ﷺ شاعر نیست، چون گمراهان

از او پیروی نمی‌کنند و اساس سخنانش بر غوایت و انحراف نیست. و خودش اولین کسی است که به آنچه می‌گوید، عمل می‌کند. پس نه رسول‌خدا ﷺ شاعر است و نه قرآن شعر است بلکه قرآن کلام حق است که مردم را به سوی رشد و سعادت دعوت می‌کند و رسول‌خدا ﷺ هم داعی بسوی حق می‌باشد. همچنانکه فرمود (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ) ^(۱) (ما نه به او شعر تعلیم دادیم و نه او را سزاوار است، این نیست بجز قرآنی آشکار).

در ادامه برای آنکه بعضی شاعران اهل حقیقت را از سایرین جدا کند، به نحو استثناء فرمود: جز آنهایی که ایمان دارند و عمل صالح می‌کنند، در ادامه فرمود: آنها خدا را بسیار یاد می‌کنند - و بدیهی است که ذکر مداوم خداوند انسان را به سوی حق و آنچه باعث رضایت پروردگار است، می‌برد و او را از باطل که مورد سخط و کراهت پروردگار است، باز می‌دارد - در نتیجه چنین شعرائی دچار گمراهی نمی‌شوند.

و در ادامه صفت دیگر آنها را بیان می‌کند و آن این است که این شعراء، بعد از مظلوم واقع شدن، انتقام می‌گیرند، یعنی اینها شعرائی هستند که با اشعار خود، اشعاری را که کافران بر علیه رسول‌خدا ﷺ سروده‌اند یا به دین او طعنه زده‌اند و اسلام و مسلمین را هجو کرده‌اند، پاسخ داده و رد کرده‌اند.

و در آخر در مقام تهدید مشرکان و همه ستمکاران می‌فرماید: بزودی کسانی که ستم کرده‌اند، خواهند فهمید که به چه بازگشتگاهی برمی‌گردند. و آن همان آتش جهنم است که جایگاه جاودان آنهاست.